



تحلیل سریال ۲۴

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین، إنه خیر ناصر و معین

بررسی سریال های دارای مؤلفه های استراتژیک را با بحث سریال 24 پی می گیرم. سال گذشته که به طور مبسوط در دوازده جلسه این سریال را در محافل دانشگاهی تدریس می کردم هنوز سری هفتم آن به طور کامل پخش نشده بود.

امروز هم که این بحث را ارائه می کنم، سری هشتم آن در شرف پخش است. طبیعتاً بحث درباره این سریال ادامه دارد و هنوز تمام نشده است. سینما و سریال های استراتژیک و اساساً هنر استراتژیک، از این حیث به این نام خوانده می شود که در ذهن مخاطب، تصویری از یک تلقی استراتژیک را ارائه می کند. در یک فیلم سینمایی، سریال، تئاتر، نقاشی یا یک مجسمه آنچه را که می بینید و یا موسیقی ای را می شنوید، اولین چیزی را که هنرمند در هنر خود دنبال می کند این است که در ذهن شما یک تصویر (Image) درست کند. اساس کار هنری همین است. البته رسانه هم همین کار را می کند. منتهی ممکن است رسانه یک خبر جدی را به شما ارائه کند. مثلاً فقر در جایی، طوفان یا بلایای طبیعی در جایی دیگر، تورم یا گرانی در حوزه ای، وضع مناسب اقتصادی یا اجتماعی در جای دیگری، این تصویری که رسانه در خبر یا هر چیز دیگری برای شما می سازد، ممکن است دور از انگاره های هنری باشد، ولی هنر با القای غیر مستقیم نه به صورت مستقیم، در ذهن شما تصویر می سازد.

وقتی صحبت از یک کار هنری می کنیم و نقد هنری را مد نظر قرار می دهیم، ابتدا به ساکن، مسئله ما آن تصویری است که در ذهن ها ساخته می شود. شما وقتی یک نقاشی را می بینید چه تصویری در ذهنتان می ماند؟ وقتی یک موسیقی را می شنوید چه ذهنیتی پیدا می کنید؟ یک سریال یا فیلم سینمایی به شما چه ذهنیتی را القا می کند؟ چون القای تصویر، مستقیم نیست ممکن است شما خیلی زود متوجه این موضوع نشوید. این القا عموماً باید غیر مستقیم باشد. لذا در هر کار تصویری، تصویرسازی در ذهن مخاطب اوج کار هنری آن هنرمند است. به گونه ای آن تصویر در ذهن شما ایجاد شود و به باور شما تبدیل شود که خود شما هم متوجه نشوید. این امر کار هنری است، اما اگر القا مستقیم بود کار رسانه ای علمی می شود.

یک شخصیت دانشمند پزشکی در یک برنامه رسانه‌ای اطلاع می‌دهد که آنفلوآنزای خوکی نوع A این بیماری‌ها را ایجاد می‌کند و این تبعات را دارد، پس باید این مراقبت‌ها را انجام داد. این یک باور را در شما ایجاد کرده است و شما باید مراقبت‌ها و مراعات بیشتری در مراوده با دیگران صورت دهید، اما در اینجا القا مستقیم بود و مستقیماً یک مطلب به شما منعکس شد. هشدارهایی که درباره کم مصرف کردن آب، گاز و برق در برنامه‌های رسانه‌ای داده می‌شود از همین زاویه است.

صفحه | ۲

اما القا در کار هنری غیر مستقیم است. قرار است شما با یک القای غیر مستقیم به یک باور برسید و باورمند شوید. هرگاه یک گزاره هنری در ذهن شما تصویری ایجاد کرد که ذهنیت شما ذهنیت قدرت، انگاره سیاسی و انگاره‌های استراتژیک برای اداره یک تمدن و جامعه بود، این عملکرد هنر، هنر استراتژیک می‌شود. یعنی اگر موسیقی چنین حسی را در شما ایجاد کرد و چنین ذهنیتی به شما داد، اگر یک تئاتر، اثر سینمایی، فیلم داستانی یا یک سریال چنین کارکردی داشت، ما آن را به عنوان "هنر استراتژیک" می‌شناسیم. وقتی کار هنری در ذهن مخاطب خود به یک تصویر تبدیل می‌شود یعنی اینکه هنر برای هنر بی‌معناست.

نمی‌توانیم بگوییم سناریویی که نوشته شده یا فیلمی که ساخته شده است سازنده آن به دنبال این نبوده است که تصویری در ذهن مخاطب خود بسازد، پیامی به مخاطبش بدهد و القایی را صورت دهد؛ اگر این طور نبوده پس کار عبثی کرده است. اینکه صرفاً بگوییم یک فیلم برای تفریح و سرگرمی است، یک تئاتر برای تفریح و سرگرمی است. یک نقاشی برای تفنّن و سرگرمی است و پیامی پشت آن نیست هم اقدام خالق آن اثر عبث و بیهوده است و هم تلاش جستجوگر برای ارزیابی آن. پس کار هنری در نهایت می‌خواهد باوری را ایجاد کند، می‌خواهد تصویری بسازد. لذا هنر برای آن تصویر است. در اینجا دیگر هنر برای هنر وجود ندارد، بلکه هنر برای یک تصویر مطرح است. اینکه گفته می‌شود این سریال‌ها به وفور در دسترس مردم است و مردم از روی تفنّن و سرگرمی اینها را می‌بینند، خود را به جهالت و خواب زدن است. این طور نیست. از این قبیل سریال‌های تلویزیونی ساخته می‌شود. چندین سناریست و کارگردان پشت هر کدام از اینها هستند. افراد اندیشمند و متفکری مشاوره می‌دهند و این کارها در بهترین کیفیت ساخته می‌شود. حال ما بگوییم این سریال‌ها صرفاً برای تفریح و سرگرمی است. همان طور که اشاره کردم مثل این است که کسی فکر کند فوتبال برای تفریح و سرگرمی است. نداند که ارزش‌های مستتر در فوتبال در حوزه سیاست کلان در اداره یک جامعه، زمینه‌سازی توده و عوامل جامعه در مناسبات دو حزبی در هر کشوری با فوتبال صورت می‌گیرد. نداند که اساساً کار هنر ساختن تصویر است و هدف، تصویری است که هنر در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند.

حالا این تصویری که ساخته می‌شود و اصطلاحاً می‌گوییم ذهنیت چیست و ذهنیتی که پدید می‌آید و باوری که به طور غیر مستقیم شکل می‌گیرد چیست، در واقع هنر برای این باور است.

به آن دسته آثاری که در پس سناریو و کارگردانی آن تولید شده‌اند تا ذهنیتی در حوزه قدرت، سیاست، امنیت و مناسبات اداره یک جامعه و تمدن به مخاطب داده شود و تصویری از این حوزه‌ها در ذهن او ایجاد تا مخاطب آن را باور کند، اصطلاحاً هنر استراتژیک می‌گویند.

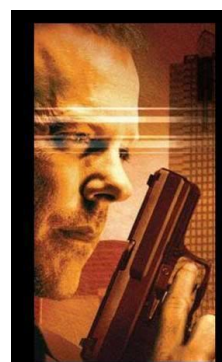
سناریوی استراتژیک و به ویژه سریال‌های استراتژیک، سریال‌هایی هستند که در این زمینه ید طولایی دارند. یکی از مهم‌ترین آنها سریال 24 است. در واقع سریال 24 برای چند تا نقطه ساخته شده است، که این چند نقطه، فهرست بلند بالایی است که می‌توانیم به تعداد محدودی از آنها اشاره کنیم.

سال گذشته که سریال 24 را درس می‌دادیم زمانی بود که آقای اوباما در آمریکا رئیس جمهور می‌شد. فصل یک این سریال تلاش برای رئیس جمهور شدن یک کاندیدا و سناتور سیاه‌پوست در آمریکاست که رئیس جمهور آمریکا می‌شود. در سال 1380 شمسی یا 2001 میلادی یعنی 8 سال پیش در هفته‌هایی حول و حوش 11 سپتامبر، اولین سال کار جورج دبلیو بوش جمهوری‌خواه این سریال در حال پخش بود. یعنی همان سال اولی که جمهوری‌خواهان در کاخ سفید مستقر شدند، پخش این سریال شروع شد و هشت سال بعد یک سیاه‌پوست از حزب دموکرات -چون در این فیلم رسماً اعلام می‌شود که آن کاندیدا از حزب دموکرات است- رئیس جمهور آمریکا شد.

وقتی می‌گوییم سریالی کارکرد استراتژیک دارد یعنی در کسوت یک فیلم تبلیغاتی ظاهر شده است. تصویری که در ذهن یک مخاطب آمریکایی ایجاد کرد این بود که به دنبال تغییر باشید. تغییری که هفت سال بعد آقای باراک اوباما اعلام کرد همین بود. یعنی تا الان سفیدپوست بودند حالا تغییری ایجاد شود و یک شخص سیاه‌پوست بیاید. حداقل در حد دکور و ویتترین سیاست و گزاره‌هایی که در حد شعارها و استعاره‌هایی درون فیلم آمده است نشان می‌دهد که این کار هنری که پشت آن آقای دونالد رامسفلد وزیر دفاع دولت جمهوری‌خواه، دیک چنی معاون اول دولت جمهوری‌خواه جورج دبلیو بوش و همچنین مدیر مایکروسافت یکی از ثروتمندترین افراد جهان، آقای "بیل گیتس" حامی‌های این سریال هستند و در پشت صحنه و سر صحنه این فیلم حاضر می‌شوند و کمک می‌کنند.

ضمن اینکه با توجه به گزاره‌هایی که در حد شعارها و استعاره‌هایی درون فیلم آمده است نمی‌توان گفت که این سریال برای مقاصد سرگرمی ساخته شده است. وقتی عالی‌ترین مقامات سیاسی آن کشور علاقه نشان می‌دهند و حمایت و پشتیبانی می‌کنند و پیش‌بینی‌ها و جهت‌گیری‌هایی که در چنین فیلمی صورت می‌گیرد، باعث می‌شود تا هشت سال بعد ساختار دولت و حکومت را در آن کشور تا حدودی جابجا کنند. اینکه می‌گوییم هنر برای هنر حرف بی‌ربطی است، یعنی اینکه اگر هنر برای هنر باشد، قرار است هنر برای هنر در ذهن مخاطب تصویرسازی کند. در صورتی که اینجا بحث بر این است که در کار هنری تصویری که در ذهن مخاطب ساخته می‌شود جهت دارد.

در سریال 24، غلظت و شدت بحث امنیتی و مهم‌تر از آن سیاست و مهم‌تر از همه اینها بحث قدرت بسیار برجسته است. شاید در نوع خود یکی از بی‌نظیرترین آثار برای تحلیل در جوانب چنین مسئله‌ای با بالاترین ضریب نفوذ باشد. ضریب نفوذ این سریال در شکل‌گیری ذهنیت انسان آمریکایی نسبت به وقایع بعد از 11 سپتامبر، امنیتی کردن فضای جامعه آمریکا، پلیسی کردن فضای تمدن غرب، توجیه حمله به افغانستان و عراق و از همه مهم‌تر شکل‌گیری یک دولت سیاه‌پوست بعد از حزب جمهوری‌خواه بسیار مؤثر بوده است. این نکته اصلی است که به عنوان چهارچوب مفهومی مدنظر ماست.



قطار سریال 24 روی ریلی حرکت می‌کند که دو خط آهن دارد؛ یکی از آنها سیاست و دیگری امنیت است. این از ویژگی‌های این فیلم محسوب می‌شود که همزمان دو موضوع مستقل را در هم تنیده است و قطار فیلم بر روی این دو ریل حرکت می‌کند. از شاخصه‌ها و ارزش‌های فیلم‌نامه آن چنین در هم تنیدگی‌ای موضوعیت دارد. در این سریال ریل امنیت نسبت به ریل سیاست تعریف می‌شود. یک پای این فیلم در کاخ سفید و آمریکا در واشنگتن دی. سی است و پای دیگر آن در واحد ضد تروریسم (Counter Terrorism and Unit) که مخفف آن سی.تی.یو. است که این عبارت در فیلم دائماً شنیده می‌شود. این افراد در جایی در لس‌آنجلس، در ایالت

کالیفرنیا و کاخ سفید در منتهی الیه شمال شرق آمریکا در واشنگتن دی.سی هستند. از طرف دیگر در جنوب غرب آمریکا در لس آنجلس واحد سی.تی.یو یا واحد ضد تروریسم فدرال مستقر است و با مسائل امنیتی مقابله می کند. پس دو لوکیشن یا محل اصلی داریم که تصمیمات در آنجا گرفته می شود؛ یکی در حوزه ریل اول یعنی حوزه سیاست در کاخ سفید و دومی ریل امنیت که مربوط به سی.تی.یو در لس آنجلس است.

ابتدا ریل اول یعنی سیاست را تبیین می کنیم تا ببینیم چه چهارچوبی دارد. سیاست (politics) به معنی فن دستیابی به قدرت و حفظ آن به هر قیمتی است. اگر کسی تلاش کرد که به هر قیمتی قدرت و حکومت را بگیرد، سیاست ورزیده است. اگر کسی هم در موقعیت قدرت بود و سعی کرد قدرت را حفظ کند، او هم سیاست ورزیده است. حالا دو مسئله داریم. یکی در موقعیت (position) قدرت است و می خواهد آن را حفظ کند و سیاست می ورزد. مسئله دوم این است که شخصی بیرون قدرت است یا در (opposition) قرار دارد. یعنی یکی در پوزیسیون و دیگری در اپوزیسیون است. یعنی یکی در قدرت و دیگری در بیرون آن قرار دارد. این دو می خواهند با هم تقابل کنند. شکل این تقابل هم این است که هر دوی آنها بر سر تصدی و تصرف یک حوزه قدرت عمل می کنند. در اینجا ما چگونه کار را ارزیابی می کنیم؟ چگونه مسئله را می بینیم؟ پس از یک سو سیاست فن تسخیر قدرت به هر قیمت و از سوی دیگر فن حفظ آن باز هم به هر قیمت است. ساز و کارهای این به هر قیمتی که در تعریف سیاست مدرن می آید و یک دانشجوی علوم سیاسی با آن آشنا می شود، این است که یکی بیرون قدرت و دیگری درون آن است. تقابل این دو سیاست را می سازد. در این نگاه آن طور که شعار نیچه است، اراده معطوف به قدرت است. نیچه می گوید: «اراده بشری در هستی، معطوف به قدرت است.» در اینجا اراده بشری معطوف به قدرت سیاسی است. یعنی در این حوزه عامل محرک هر اراده و حرکت و موتور محرک جامعه دستیابی به قدرت است. حال اگر قدرت اقتصادی باشد در پول خلاصه می شود. اگر قدرت سیاسی باشد در جاه و مقام خلاصه می شود، یا اینکه قدرت امنیتی است.

اگر سیاست فن رسیدن به قدرت یا حفظ آن به هر قیمت شد، وقتی اراده بشری به قدرت از جنس سیاسی معطوف شد. پس چون یک قدرت وجود دارد و گروه های مختلف می خواهند آن را تصرف کنند، در اینجا تقابل، اصطکاک و زد و خورد به وجود می آید.

سه حالت اصلی داریم:

1- تلاش دو ریل موازی گروه پوزیسیون و اپوزیسیون. این دو با هم تلاش می کنند که به آن سیاست می گوئیم.

2- هدف هر دو قدرت است. یعنی دو رشته علمی داریم. یکی سیاست و دیگری قدرت.

3- در این تقابل آنچه که خط قرمز محسوب می شود تعادل سیستم است. یعنی اگر تعادل سیستم بر هم بخورد و این امر سبب شود که قطار حرکت جامعه و حکومت از مسیر خود خارج شود و به قول عوام چپ کند، خط قرمز محسوب می شود. به این خط قرمز "امنیت" می گویند.

بسیار ساده است. یعنی یک دوره مباحث دکترای علوم سیاسی و علوم استراتژیک را در یک دقیقه مرور کردیم. پوزیسیون و اپوزیسیون برای حفظ و کسب قدرت با هم تقابل می کنند که به این کار سیاست می گوئیم. اراده هر دو گروه معطوف به قدرت است. خط قرمز کار آنها جایی است که در اثر تقابل این دو، جامعه و حکومت از مسیر خود خارج می شود و تعادل آن به هم می خورد.

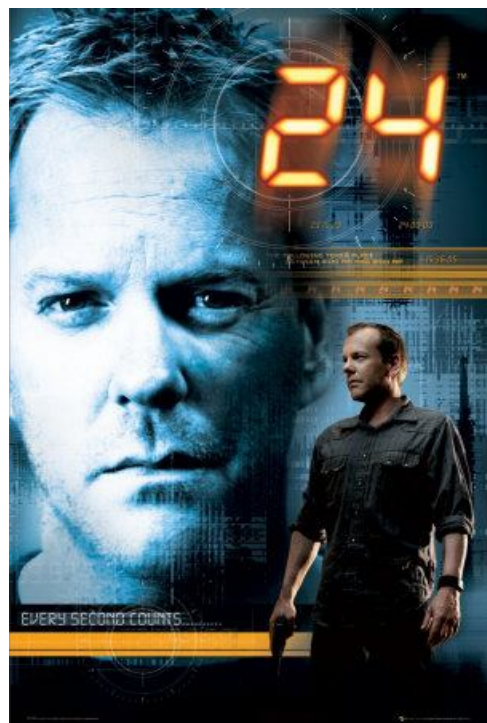
پس در اینجا مفهوم سیاست، قدرت و امنیت با هم جزئی از دانش استراتژی را می‌سازد که به طور مشخص می‌توانیم به سادگی حس تعادل سیستم را امنیت بگوییم.

صفحه | ۵

سریال 24، نمایش هنرمندانه این تصویر کلان در ذهن مخاطب است. اساس این سریال، حفظ تعادل سیستم آمریکاست. می‌خواهد بگوید گروهی در کاخ سفید و گروهی بیرون از آن‌اند. گروهی که خارج از کاخ سفید هستند با تروریست‌هایی که از بیرون مرزها می‌آیند ارتباط دارند. فساد به حدی بالاست که در کاخ سفید هم هست. همیشه یکی از اطرافیان رئیس جمهور مثل همسر، دختر، پسر، داماد، منشی، معاون اول او یا... فاسد است. آنچه که مهم است این نیست که سیاست در کشور نابود شد، آبروی کشور رفت، معلوم شد فساد در کاخ سفید وجود دارد.

همیشه در گروه دوم یعنی کسانی که در سی.تی.یو هستند و می‌خواهند امنیت را در کشور ایجاد کنند تعدادی هستند که فاسد و نفوذی‌اند، رشوه گرفته‌اند و جاسوس‌اند. اینجا هم بگوییم آبروی سیستم اطلاعاتی و امنیتی و انتظامی رفت و نشان دادیم که کشور ما چنین وضعیت ناپهنجاری دارد. اما آنچه که در لوای این دو ریل و گزاره اهمیت دارد این است که جامعه، حکومت و دولت آمریکا از تعادل خارج نشود و این خط قرمز که همیشه امنیت آمریکا بر هر چیز مقدم است. سریال 24 توانسته است به صورت هنرمندانه این موضوع را تصویرسازی کند. تکلیف ما با سیاست روشن شد.

اما در حوزه امنیت، امنیت به معنی توازن آسیب و تهدید است. تهدید از بیرون و آسیب در درون ماست. اگر بین آسیب در درون و تهدید از بیرون ما توازن ایجاد شد، امنیت به وجود می‌آید. وقتی توازن آسیب و تهدید به هم می‌خورد، وضعیت "بحرانی" می‌شود. یعنی سیستم از تعادل خود خارج می‌شود. شخصی که تعادل خود را از دست می‌دهد، یعنی وضعیت آسیب‌پذیری‌هایش برجسته شده و علیه او تهدید موضوعیت پیدا کرده است. وقتی این حالت در جامعه‌ای به وجود می‌آید، معیارها و چهارچوب‌های آن جامعه به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود. یکی سیاست و امنیت رسمی و دیگری سیاست و امنیت غیر رسمی است. آنچه که در جوامع می‌شناسید سیاست و امنیت رسمی است، ولی وقتی خط قرمزها درنور دیده می‌شود دیگر چیزی به نام حقوق بشر وجود ندارد، چیزی به نام قانون اساسی مطرح نیست. در آنجا یک سیستم می‌پذیرد که شکنجه کند و سراسر این سریال به ویژه از سری دوم به بعد، آکنده از توجیه مفهومی به نام شکنجه است. یعنی در آنجا دیگر حقوق بشر معنی ندارد، حفظ سیستم مطرح است. به همین دلیل وقتی در سری دوم این سریال، رئیس جمهور آمریکا از معاون



ان.اس.ای (سرویس امنیت ملی آمریکا) می‌پرسد: «بمب اتمی که قرار است در لس‌آنجلس منفجر شود چقدر تلفات دارد؟» او هم جواب می‌دهد: «یک میلیون و دویست هزار نفر» و در نقشه هم نشان می‌دهد. در لحظه‌ای از فیلم، وقتی افرادی را که می‌خواهند از آنها اعتراف بگیرند شکنجه می‌کنند، مخاطب می‌پذیرد که یک میلیون و دویست هزار نفری که کشته می‌شوند بهتر است یا اینکه این یک

نفر شکنجه شود تا اعتراف کند بمب کجاست؟! دیگر شعارهای رسمی، قوانین و مقررات رسمی موضوعیت ندارد. در سری چهارم یا پنجم زمانی که دختر وزیر دفاع به رئیس سی.تی.یو یک خواسته قانونی را مطرح می کند و از او می خواهد که این کار را در چهارچوب قانون انجام بدهد، رئیس سی.تی.یو به او می گوید: "اینجا واشنگتن دی.سی نیست، اینجا دی.او.دی (Department of Defense)" یعنی وزارت دفاع است. اینجا واشنگتن دی.سی نیست که قوانین و مقررات حکومت کند. اینجا بسته به شرایط قانون جدیدی وجود دارد. یعنی اساساً قوانین نانوشته است. چون اگر قرار باشد سیستم از تعادل خارج شود و قوانین موجود مانع باشد، باید آن قوانین را کنار گذاشت. نه اینکه اجازه داد آنها موجب شوند که سیستم از تعادل خارج شود.

"والتر باواراد" نویسنده کتاب «عملیات کنترل فکر» در CIA می گوید، در آمریکا چهره این نوع حکومت راپنهان سالاری (Cryptocracy) معرفی می کنند. یعنی به جای دموکراسی که ماهیت آن در شفافیت است، در اینجا بخشی از حکومت همانی است که مثل کوه یخ از آب بیرون آمده است و به آن دموکراسی می گویند که شفاف است. آن قسمتی که زیر آب است، مخفی است و کسی آن را نمی بیند و برای آن قانون و مقرراتی وجود ندارد. آن زمانی که آن وقایع در کشور بوسنی اتفاق افتاد و کشتار می کردند، در سری اول سریال 24، آنها می خواستند یک ژنرال صرب را در آمریکا بکشند. این شخص زنده ماند، چند سال بعد فرزندان او به آمریکا آمدند تا انتقام بگیرند. آمریکا زندان هایی در خاک خود دارد که همان طور که در این سریال نشان می دهد، اصلاً در نقشه وجود ندارد و کسی مسئولیت زندانیان این زندان ها را نمی پذیرد، این زندان ها مربوط به وزارت دفاع آمریکاست، ولی در عین حال کسی مسئولیت آنها را به عهده نمی گیرد. موقعی که قهرمان فیلم، "جک" ریشه یابی می کند و آنها را پیدا می کند و به دنبال همان تروریست وارد همان زیرزمین می شود و با هم درگیر می شوند، درخواست کمک می کند. رئیس سی.تی.یو به او می گوید که حکومت هیچ مسئولیتی در قبال آنها ندارد. اساساً آن تروریست ها از دید حکومت مرده اند. آن تروریست های خارجی که آنها را دزدیده اند و به آنها آورده اند. به عبارتی آن زندان ها مثل ابوغریبی در خاک آمریکاست.

لذا وقتی جک به دنبال آنها رفته است، جک هم کشته محسوب می شود و دیگر کسی این موضوع را پیگیری نمی کند. چون اساساً نام آن تروریست ها از اسامی افراد روی کره زمین خط خورده است. یعنی در خاک آمریکا زندان هایی وجود دارد که رسمی نیست. این سریال به راحتی این موضوع را نشان می دهد و می گوید که چنین محافل و محیط هایی وجود دارد و این قسمتی از سیاست غیر رسمی است. سریال 24، آن 24 ساعت بحرانی در هر روز بلند و حساس از دوره های مختلف جامعه و حکومت آمریکا را نشان می دهد که در آن لحظات و ساعات این جامعه و حکومت در حال خارج شدن از تعادل است. حال این امر می تواند با مداخله قدرت خارجی یا تروریست ها یا با فساد داخلی انجام شود. کلمه 24 از 24 ساعت یک روز بلند می آید. یعنی وقتی فیلم نامه سری اول را می بینید، کل این فیلم نامه در ششصد صفحه، در 24 ساعت از ساعت 12 شب تا 12 فردا شب به طور مشخص ساعت به ساعت و دقیقه به دقیقه و حتی ثانیه به ثانیه وقایع آن 24 ساعت را به تصویر می کشد.

در تمام قسمت های این سریال، در هفت، هشت سری پخش شده یک جمله ثابت را می شنوید، عمده افراد، رئیس جمهور، مسئولین سی.تی.یو و... می گویند، ما امروز یکی از طولانی ترین روزهای زندگی مان را طی می کنیم. این طولانی ترین روز زندگی، 24 ساعتی است که بسیار خسته کننده است و در آن 24 ساعت اگر یک بمب اتمی در جایی از آمریکا منفجر شود، رئیس جمهور آمریکا ترور شود، در واکنش به این اقدام دولت آمریکا تصمیم بگیرد به کشوری در خاورمیانه حمله اتمی کند که در سری دوم می بینید که هواپیماهای بمب افکن استراتژیک می آیند تا خاورمیانه را بمباران اتمی کنند که رئیس جمهور دستور می دهد برگردند. خاطرم نیست در سری 4 یا

5 است که معاون اول رئیس جمهور به زیردریایی های اتمی دستور می دهد که کشور سوریه را موشک باران اتمی کنند. در واقع چنین فضایی 24 ساعتی است که می رود تا جهان با جنگ جهانی مواجه شود.

همان طور که در سری ششم، سه چهار بار کلمه جنگ جهانی سوم را تکرار می کنند که اگر این اتفاق بیفتد و زیردریایی ها بروند و به خاورمیانه موشک اتمی بزنند، جنگ جهانی سوم شروع می شود، این زمان دقیقاً 24 ساعتی است که هم آمریکا و هم نظام بین الملل در حال خارج شدن از تعادل است و چنین 24 ساعتی را یک روز محشر و جهان را صحرای محشر و کسانی که در این 24 ساعت می توانند مدیریت بحران کنند و مشکلات جامعه بشری را کنترل و جامعه را حفظ کنند، در این مرحله به عنوان ناجی های تمدن بشری نه ناجی های دولت و حکومت آمریکا شناخته می شوند.



پس این سریال بیانگر آن 24 ساعت بحرانی و آن روز بلند و حساسی است که می رود تا سیستم حکومت و جامعه آمریکا چه با مداخله قدرت های خارجی یا تروریست ها و چه با فساد داخلی خود سیستم از تعادل خارج شود. ارزش های این سریال در معرفی چگونگی بازگرداندن تعادل به سیستم است، یعنی "رفع وضعیت بحرانی". اهمیت این سریال در این نکته کلیدی است.

چگونه تصویری که به آن اشاره کردم از چهار مفهوم پایه در علوم استراتژیک یعنی قدرت، سیاست، امنیت و بحران در ذهن مخاطب نقش می بندد؟ اگر پاسخ به این پرسش را دادیم، در واقع به قوت هنری این سریال پی برده ایم. چگونه این سریال چهار کلید واژه استراتژیک یعنی قدرت، سیاست، امنیت و مدیریت بحران را به صورت غیر مستقیم به ذهن مخاطب القا کند؟ در حالی که شما فکر می کنید در حال مشاهده یک سریال تفریحی و سرگرم کننده هستید.

راز کار هنرمندانه کسانی که این سریال را ساخته اند، در این نکته ظریف و پاسخ به آن مشخص می شود؛ راز آن در یک جمله این است: **"هنر غرب نمادها و انگاره هایی را برای خود دارد"**. همان طور که اشاره کردم یکی از نمادها و انگاره ها این است که به زن به مثابه سرزمین و عقیده نگاه می کنند. از من می پرسند، آیا همه کارگردان های غربی به نقش زنی که در سناریویی نوشته شده است از این زاویه نگاه می کنند؟ بله، واقعیت این است که در بخش عمده سینمای کارشناسی و سریال های تخصصی شان این گونه است. آیا واقعاً زن در سریال لاست به معنی سرزمین و عقیده است یا در سریال 24 هم این طور است؟ بله. همین طور است. سناریست و کارگردان وقتی می خواهد موضوع کلانی را ارائه کند، وقتی کاراکترها را کنار هم می چیند، در آنجا نقش زن به عنوان زمین و سرزمین است. طوری که گفته می شود مام میهن. وقتی به میهن این صورت اشاره می کنیم مؤنث می شود. همین طور درباره عقیده، عقیده تاء تأنیث دارد و مؤنث است. وقتی زن را از دوره یونان باستان تا به امروز نماد سرزمین و عقیده می گیرند، هرگاه زنی در مناسبات عاطفی در فیلمی این چنینی ازدواج می کند یا به کسی علاقمند می شود، یعنی آماده است تا برای آن فرهنگ یا سرزمین مقابل آغوش بگشاید.

اگر مردی میل کسی کرد، منظور آن مردی که نماد یک سرزمین است، می خواهد آن سرزمین یا عقیده را تصرف کند. ممکن است بگویید شاید خود کارگردان هم به این صورت به قضیه نگاه نکند و خود ما هم متوجه این موضوع نشدیم، اما کار هنر القای غیر مستقیم است. در القای غیر مستقیم است که این موضوع برای شما به وجود می آید. وقتی در یک فیلم ویتنامی می بینید کماندوی آمریکایی دوست آن عنصر اطلاعاتی که باید مسیر کور راه های جنگلی را به او نشان بدهد یک دختر ویتنامی است و اینها با هم رابطه

عاطفی برقرار می کنند، القای غیر مستقیمی که صورت می گیرد این است که آن کماندو و سرباز آمریکایی، سرزمین و تفکر آمریکایی است و در اینجا سرزمین و تفکر ویتنامی آمادگی پذیرش و تسخیر را دارد. در عمده فیلم های سینمایی جنگی شان از این رابطه استفاده می کنند. همیشه یک زن عراقی با یک افسر آمریکایی، زن ویتنامی یا زن کره ای در جنگ کره با سرباز آمریکایی است.

صفحه ۸
 اخیراً که درباره عرب ها خیلی فیلم می سازند، عمدتاً زن کشورهای عربی با یک مرد غربی تعامل دارد. در مورد ایران هم که در سال های اخیر چند فیلم سینمایی ساخته شد، یک هنرپیشه ایرانی را کنار یک هنرپیشه آمریکایی قرار می دهند. مثلاً دی کاپریو را روبروی فلان هنرپیشه زن ایرانی می شناسند و قرار می دهند. البته من بعید می دانم آن قدر عمق فکر و تفکر در جامعه سینمایی ما بالا باشد که این انگاره های فلسفی و فکری را بشناسند. همین طور وقتی هالیوودی ها سال گذشته به اینجا آمدند گفتند، وقتی شما از جلوی دوربین رد می شدید فکر کردید سینماگرید و به بعضی از سینماگران ما برخورد، واقعاً همین طور است.

متأسفانه یکی از رنج هایی که جامعه سینمای ما می کشد و یکی از مشکل ترین گزاره هایی که آن را عذاب می دهد این است که سواد تخصصی نمایش را ندارد. به شاخص آن اشاره کردم. وقتی فیلمی مانند از کرخه تا راین را می بینید، می بینید در این فیلم یک زن ایرانی به عقد یک مرد غیر ایرانی در می آید. اگر به مدل غربی تصور کنیم، در این فیلم زن ایرانی یعنی سرزمین و عقیده ایرانی برای تفکر مدرن آلمانی و غربی آغوش گشوده است و اتفاقاً از او بچه دار هم شده است. اگر مدل اسلامی نگاه کنیم، طبیعتاً این ازدواج حرام است. قاعده نفی سبیل در فقه طبق قرآن می گوید، راهی قرار نداده ایم تا هیچ غیر مسلمانی بر مال و جان مسلمانی حاکم شود. جنبه فردی این قاعده می شود، هیچ مرد غیر مسلمانی نمی تواند با زن مسلمانی ازدواج کند و شرعاً حرام است و بچه ای هم که به دنیا می آید مشکل دارد و حرام زاده است و در سطح استراتژیک هیچ کشوری نمی تواند بیاید و حق ندارد سرزمین اسلامی را بگیرد. مثلاً اسرائیل بیاید و فلسطین را بگیرد، آمریکا بیاید و عراق را بگیرد، مبتنی بر قاعده نفی سبیل در فقه هر دوی آن خنثی است.

در مورد فیلم از کرخه تا راین اگر از هر دو زاویه وارد شوید، یعنی چه از زاویه فلسفه هنر غربی و چه از زاویه فقهی آن را بررسی کنید، این فیلم مخدوش است. اگر قرار باشد فیلم ها و سریال های کشور را از این زاویه بررسی کنیم به موارد متعددی برمیخوریم. مثل فیلم «کافه ترانزیت» که در آن بین آن راننده کامیون غربی و خارجی و زنی که در آن فیلم قهوه خانه دارد علاقه به وجود می آید و کشش و کنش عاطفی برقرار می شود. اینها حساب و کتابی دارد. اگر انتهای یک فیلم یا داستانی دیدید زنی که چهره محوری فیلم بود کشته شد، یعنی تفکر نابود شد. اگر آن زن زاد و ولد نداشت، یعنی آن ساز و کار زاد و ولد نداشته و آن تفکر عقیم و سترون بوده است. شناخت این المان ها نه برای مخاطب که مخاطب فهرست بلند بالایی از این گزاره ها و انگاره ها را بداند بعد هر فیلمی که برایش پخش کردند با این نمادها رمزگشایی کند و کلید بندازد و رمز آنها را باز کند و به جای آن که فیلم را یک کار هنری ببیند، مثل این است که یک کار علمی را بررسی می کند یا از روزنامه یک بیانیه می خواند. کار هنر این است که این مفاهیم را پشت این گزاره ها ببرد. در ادبیات به آن کنایه، جناس، تلمیح و... می گویند. روش هایی که در ادبیات می بینید که یک شعر را این قدر زیبا و لطیف می کند، در سینما یا در تلویزیون آن روش ها را با گزاره ها و ساز و کارهای دیگری پیاده می کنند و کار هنری لطیف می شود. قابل تحمل می شود و ارزش دیدن پیدا می کند.

از این منظر وقتی می خواهید به این سؤال پاسخ دهید که چگونه تصویر استراتژیکی که فیلم 24 از چهار کلیدواژه قدرت، سیاست، امنیت و بحران در ذهن شما ایجاد می کند، از کجا می آید و چگونه این تصویر رقم می خورد؟ پاسخ به این یک نکته است. در ریل اول

شخص رئیس جمهور هرگاه به زنان اطرافش نزدیک می شود و رابطه اش حل می شود، به قدرت، حکومت و کشور خود نزدیک شده است. هر وقت شیرازه مناسبات خانوادگی اش نسبت به همسر و دوست دخترش یا هر کس دیگری سست و جدا می شود، در واقع کشور و اداره آن در حال خارج شدن از دست اوست. عبارت "حفظ تعادل سیستم" را به خاطر بیاورید. انگار راننده ای که تعادل ماشین را در دست ندارد و پشت فرمان حکومت نشسته است و این فرمان دارد از دست او در می رود. چگونه این در ذهن شما به صورت غیرمستقیم القا می شود؟ در جایی که او نسبت به زنان اطراف خود دچار اعوجاجاتی است و از آنها فاصله دارد و بین او و آنها شکافی به وجود آمده است. مثلاً در سری 4 یا 5 وقتی لوگان آن شخص سفیدپوست رئیس جمهور می شود، زنش را "ابله" و "دیوانه" نشان می دهد و اجازه نمی دهد وارد کاخ سفید شود. نمی گذارد وارد صحن بیاید و همیشه او را از نظاره دیگران دور می کند. خودش شخص ضعیفی است. در واقع سعی می کند با دور نگه داشتن مردم و جامعه خود، ضعفش را بپوشاند. می دانید در سری پنجم یا ششم که فکر می کنم ششم است، بعد از این رئیس جمهور از قدرت کنار رفت و علیه دولت بعدی توطئه کرد و این خانم که حالا با محافظ شوهرش ازدواج کرده است همسر خود را می کشد. یعنی یک سرزمین، عقیده و تفکر آن دولتمردی را که قبلاً خودش او را به عنوان رئیس جمهور و مسئول انتخاب کرده است حذف می کند. چون آن دولتمرد، فرد بی عرضه ای بود و ماهیتی مثل شاهسلطان حسینی داشت و حال سرزمین، عقیده و تفکر چنین فردی را حذف می کند.

پس چگونه هنرمند در ریل اول توانسته است در این سریال سیاست، قدرت و امنیت را به بیننده القا کند؟ در آنجایی که شما به طور غیرمستقیم متوجه می شوید که آیا هم اکنون اداره کشور در دست شخص رئیس جمهور هست یا نیست. آن هم از طریق رابطه او با خانم های اطرافش که آیا آن اقتدار و هماهنگی را دارد یا ندارد. در سری اول، آقای "دیوید پالمر سیاهپوست" که کاندیداست و می خواهد رئیس جمهور شود، اراده همسرش یعنی "شری" این نیست که با یک مرد زندگی کند بلکه نیتش این است و به همسرش می گوید، ما 25 سال است که در سیاست تلاش می کنیم تا اینکه تو یک سناتور شدی حالا هم می خواهیم تو از حزب دموکرات رئیس جمهور شوی. ما 25 سال سرمایه گذاری کردیم. تو باید وارد کاخ سفید بشوی. وقتی وارد کاخ سفید بشوی من کنار تو هستم، ولی پالمر او را نفی می کند و می گوید، تو لیاقت و صلاحیت بانوی اول آمریکا شدن را نداری. در آنجا آن خانم، قدرت طلب است و مستقیماً به دنبال قدرت آمده است. به دختر دیوید پالمر تجاوز شده است. یعنی به سرزمین و عقیده آمریکایی تجاوز شده است. بخشی از پیکره این قدرت و عقیده طوری فاسد است که باید دفع کند، لذا در انتهای سری اول وقتی رئیس جمهور می شود همسرش را کنار می گذارد و اجازه نمی دهد وارد ستاد انتخاباتی اش و کاخ سفید بشود.

در سری هفتم، رئیس جمهور خانمی می شود که همسر او مرد بی عرضه ای است. طوری که هنرمند به خوبی توانسته است این بی عرضه گی را نشان بدهد. آدم باعرضه ای نیست که بتواند با این خانم زندگی کند و عملاً این خانم از دست رفته است. اهمیت این مسئله بسیار زیاد است. ما می گوییم همه انبیا معصوم بوده اند یعنی گناه نمی کردند. زنان معصوم هم داشتیم. زن معصومی به نام مریم داشتیم. مریم سلام الله علیها تنها زن معصومی است که در زمانی که زنده بود هیچ مرد معصومی برایش پیدا نشد. در قاعده نفی سبیل این را داریم. مرد معصوم می تواند با زن غیرمعصوم زندگی و ازدواج کند، اما یک زن معصوم و زنی که گناه نمی کند نباید به تسخیر مردی که غیرمعصوم است درآید. لذا شما می بینید او بدون اینکه با مردی تماس داشته باشد، عیسی علیه السلام را حامله می شود.

این وضعیت در مورد حضرت زهرا سلام الله علیها متفاوت است. تنها موردی که در تاریخ سراغ داریم که یک زن معصوم با یک مرد معصوم امکان ازدواج داشت، مورد علی علیه السلام و زهرا سلام الله علیها است. پس این انگاره که در یک ساختار حکومتی و یک جامعه زنی باشد که برای آن زن حتماً مردی که لیاقت و توانایی شایسته تر و بالاتری از او داشته باشد و بخواهد با او زندگی کند، مانند آن را وقتی می بینید که در فیلم ها، کتاب ها و در تاریخ زنان به قدرت رسیده اند، این مشکل همیشه وجود داشته است. لذا می بینید که یک شخص بی عرضه و زهوار دررفته همسر این خانم است.

دختر این خانم رئیس جمهور، شخص فاسدی است و برای آن که تروریست ها به اهدافشان برسند از نفوذ او در کاخ سفید استفاده می کنند و مهم تر از همه این که تروریست ها نفوذ می کنند و تا کاخ سفید هم می آیند و خانه آنها را می گیرند و درگیری مسلحانه به داخل کاخ کشیده می شود.

این فضایی است که ارزش هنری 24 را بالا می برد. یعنی وقتی در سریال 24 حسی به شما دست می دهد که رئیس جمهور دیگر نمی تواند جامعه را اداره کند، کجا این موضوع را به شما القا می کند؟ نه در خبری که به او رسید که تا چند دقیقه دیگر فلان بمب اتم در فلان جا منفجر می شود، بلکه در این که می بینید روابط و مناسبات او با زنان اطراف خود دچار تزلزل می شود. اما در ریل دوم که مسئله امنیت است، موضوع کلان حکومت داری را در واحد ضد تروریسم کوچک آورده است، کاملاً مینیاتوری و کاریکاتور آن را برای شما ترسیم کرده است. می بینید دختر آقای جک باوئر در همه این قسمت ها دچار مشکل است. نماد سرزمین و عقیده برای جک باوئر قدرت و حکومت کشور نیست، بلکه دختر اوست. وقتی دو ریل راه آهن (آقای جک باوئر و دخترش) به هم نزدیک می شوند یعنی ثبات و تعادل در حکومت و جامعه به وجود آمده است. هر وقت این دو دچار مشکل می شوند و تروریست ها دخترش را می دزدند و مشکل امنیتی برایش به وجود می آید، هر چه این فاصله بیشتر می شود تعادل حکومت و جامعه آمریکا بیش از پیش به هم می خورد و سیستم رو به متلاشی شدن می رود. این ارزش کار هنری 24 است.

سال گذشته هم در کلاس های دانشگاه سوره روی این موضوع دست گذاشتم که بعضی از دوستان جوان که نقد سینمایی می کنند، دوربین به دست می گیرند، سناریو می نویسند و کار هنری می کنند به این ظرافت ها توجه کنند. شما ببینید مثلاً سریال یوسف در کشور ما ساخته می شود. آن صحنه ای که قرار است برادران بیایند تا از حضرت یعقوب اجازه بگیرند بنیامین را نزد یوسف ببرند، چون یوسف گفته بود باید بروید و برادران را بیاورید، 18 دقیقه طول می کشد تا در یک القای مستقیم از یعقوب اجازه بگیرند تا بنیامین را نزد یوسف ببرند و یعقوب هم می گوید، نه، قبلی را دادم بردید و او را گم کردید و گرگ او را خورد. یعنی کاری که باید حداکثر در سی، چهل ثانیه با المان های تصویری، نور، صدا، وضعیت مینیک صورت یعقوب و هر کس دیگر و واکنشی که وقتی او این حرف را می شنود، به مخاطب القا می شود که او ناراحت است و به آنها اعتماد ندارد تا برادر دومی را هم به دست آنها بدهد.

شما می بینید هنرمند ما فقط بلد است القای مستقیم کند. یعنی بیانیه سینمایی می خواند. اول سریال که شروع می شود یک سوره قرآن روایت می شود. یعنی ابتدای آن را با آیه شروع می کند. در صورتی که هنر در این است که شما وحی را به عقل و عقل را به حس تبدیل کنید و حس را منتقل کنید. اگر وحی را مستقیم بخوانید مثل این است که وقت اذان مغرب و اذان ظهر است و شما دارید از تلویزیون و رادیو قرآن پخش می کنید، مستقیماً کلام وحی را اعلام می کنید. این گام اول می شود. اگر آن را به عقل تبدیل کردید مثلاً به صورت عقلانی قاعده نفی سبیل را بیان کردید و گفتید که چرا نباید یک مرد مسلمان بر مال و جان یک زن مسلمان حاکم شود و چرا نباید

یک سرزمین غیرمسلمان بر سرزمین مسلمان حاکم شود، در اینجا شما آیه را نمی‌خوانید بلکه دلایل و ادله عقلانی می‌آورید. یعنی شما از همان آیه بحث عقلی درآورده‌اید.

چنین بحث‌هایی در تفسیر قرآن و بحث‌های علمی انجام می‌شود. ابتدا قرآن را مستقیم تلاوت کردید و بعد از آن یک چهارچوب درآوردید و حرف عقلانی زدید. در گام سوم آن را به حس تبدیل می‌کنید و این حس را منتقل می‌کنید. می‌خواهم پراتزی باز کنم و یک فیلم سینمایی را در ذهن شما به تصویر بکشم. زمانی بود که پیامبر همراه مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کرد. تعدادی از زنانی که در مکه بودند مؤمن شدند در حالی که شوهرانشان کافر بودند. شوهران عده‌ای از زنانی که در مدینه بودند مؤمن بودند، در حالی که آن زنان کافر بودند. این زنان می‌خواستند از مدینه بگریزند و به اردوگاه کافران در مکه بروند و زنان مؤمن در مکه هم دوست داشتند فرار کنند و به مردان مؤمن پیوندند. در اینجا قرآن می‌گوید، زنان کافری که اینجاست اگر مسلمان نشد بگذارید بروند، هر زن مؤمنی هم که آن سمت وجود دارد هر آنچه که آن طرفی‌ها می‌خواهند به آنها بدهید، به زور هم که شده است زنان را از آنان پس بگیرید. یعنی زنی که مؤمن شده است نباید دست آنها بماند.

این یک آیه است. فکر کنید از آن یک فیلم سینمایی ساخته شود. آیا باید همین طوری که من در عرض یک دقیقه گفته‌ام بگویید؟ آیا باید برای آن ادله عقلی بیاورید؟ نه، یک فیلم سینمایی امروزی می‌سازید. در آن یک زن جوان ایرانی عاشق آمریکا یا لس‌آنجلس است. می‌خواهد فرار کند و به آنجا برود و پناهنده شود. بگذارید برود. از آن سو می‌بینید خانمی است که آن طرف زندگی می‌کند و مؤمن شده است، ولی به او فشار می‌آورند، حق ندارد حجاب بگذارد و تحت فشار و تهدید است. ترسیم می‌کنید که او چگونه خود را به هر آب و آتشی می‌زند تا این طرف بیاید و فضا برای او متفاوت بشود. آن خانمی که اینجا بوده فکر می‌کرده اینجا در زندان است. می‌خواهد به آنجا برود تا هر طوری که راحت است زندگی کند. می‌خواهد به دیسکوتک یا دانسینگ برود و حجابش را بردارد و هر طوری که دوست دارد بگردد. او هم دوست دارد جایی باشد که حجاب داشته باشد و پوشیده باشد. این ظاهر سبک زندگی این دو است.

از نظر باطن هم یکی مؤمن است و دیگری شرک و یا کفر دارد. در اینجا اگر شما بیایید بدون آنکه این آیه را بخوانید و ادله علمی بیاورید، مناسباتی را بین این کاراکترها در این سناریو ترسیم کنید و نشان دهید که در زندگی امروزی شخصی از پاریس فرار می‌کند و به اینجا می‌آید تا راحت باشد یا شخصی هم از اینجا به پاریس فرار می‌کند که آنجا راحت باشد. هر دو در هر دو جا احساس راحتی می‌کنند، اما شما این آیه را به حس تبدیل و آن را منتقل کردید، وقتی مخاطب آن را دید و در ذهنش نشست، زمانی که آن آیه را بخواند فوری تصویری که شما در آن فیلم سینمایی، رمان یا داستان برای او ایجاد کردید زنده می‌شود. کار اول این است که وحی را مستقیم بخوانید.

کار دوم این است که آن را تفسیر و به عقل تبدیل کنید یعنی کار علمی کنید. کار سوم این است که آن را به حس تبدیل کنید، این کار هنری می‌شود. این چیزی نیست که شما در سریال یوسف ببینید یا در بسیاری از سریال‌هایی که به اسم سریال‌های دینی ساخته می‌شوند. اینها سریال‌های دینی نیستند.

مناسبات، مناسباتی است که در خیلی جاها و کارکردهای دیگر هم هست. با این تفاوت که در چنین سریال‌هایی اسم آن افراد نام فلان نبی است. نمی‌خواهم کار هنرمندان کشورمان را سخیف کنم. بلکه می‌خواهم آنالیز و تحلیل کنیم که فیلم از کرخه تا راین را که انسان‌های متعهد و متدین ما ساخته‌اند، واقعاً از نظر سطح فکری و سواد علمی تا کجا بوده است و دیدیم که چقدر مخدوش

است. حداقل آن خانمی که نقش خواهر آن رزمنده را ایفا کرده است خود و همسرش دو تن از چهره های شاخص تئاتر کشور هستند. چطور ممکن است نداند زن نماد سرزمین و عقیده است. یا کارگردان محترم فیلم یکی از رزمندگان دفاع مقدس بوده و شخص متعهدی است، چگونه ممکن است قاعده نفی سبیل در فقه را نشناسد؟

دقت کنید. در سریالی مثل سریال یوسف پیامبر همین مشکل وجود دارد. به جای اینکه کار سوم را انجام دهیم و وارد حوزه حسی شویم، کار دوم و حتی کار اول را انجام می دهیم، یعنی همان اول القای مستقیم می کنیم. یک بیانیه می خوانیم و ابتدای امر آیه ای از قرآن را می خوانیم. اساساً کسی نباید متوجه شود شما دارید درباره قرآن صحبت می کنید. یعنی باید قرآن را به صورت القای غیرمستقیم باید به فرد معرفی کنید و آن را به حس تبدیل کنید. کار چهارم این است که آن حس را به مخاطب برسانید. به این رسانه می گویند. پس اول وحی را مستقیم خواندید، یعنی تلاوت قرآن. دوم کار علمی و عقلانی است و آن وحی را به عقل تبدیل کردید. سوم آن را به حس تبدیل کردید که این یعنی هنر. کار هنر این است که عقل را به حس تبدیل می کند. کار رسانه این است که حس را به غیر منتقل کند.



سریال 24 یک شاهکار محسوب می شود. یعنی حسی که به شما منتقل می شود این است که الان کار از دست آقای جک باوئر خارج شده و وضعیت امنیت به هم ریخته است. زمانی این حس به شما دست می دهد که وقتی تازه دخترش را پیدا کرده اند و آن دختر تازه از بدبختی نجات پیدا کرده و با سی تی یو تماس گرفته است. از آن طرف از لوس آنجلس ماشینی با دو مأمور فرستاده اند تا او را به سی تی یو که جای امنی است ببرند. دقیقاً حس به هم خوردن تعادل سیستم آن لحظه ای است که با جک تماس گرفته اند و به او گفته اند، خیالش راحت باشد ما داریم دخترت را می آوریم، ولی ناگهان وسط راه به ون حامل دو مأمور و دختر جک می کوبند و آن دو مأمور را می کشند و دوباره دخترش را می برند. تا چند دقیقه پیش جک می دانست دخترش کجاست، اما حالا اصلاً نمی داند به کجا برده شد، لذا دوباره وضعیت نابسامان امنیتی پیش می آید.

همزمان با این صحنه، می بینید که اطلاع داده می شود بمب اتمی دیگری در شهر دیگری پیدا شده است. یعنی این کار کوچکی که در ذهن شما می نشیند و یک شوک روانی به شما به عنوان مخاطب وارد می شود. اینکه می شنوید بمب اتمی دیگری در جای دیگری پیدا شده است. شما پیش خود فکر می کنید حالا چگونه آن را خنثی می کنند. مورد قبلی دختر مأمور ضد تروریسم بود، ولی این شهری است که ناموس رئیس جمهور است. یعنی یک شهر یک میلیون نفری با خاک یکسان می شود. این سریال تا چه حد توانسته است این حس

را به زیبایی القا کند! یکی از روش‌هایش در القا این است که در هر مرحله چهار تصویر نشان می‌دهد و وقایعی را که در حال حاضر در آن دقیقه به خصوص مثلاً در کاخ سفید، جک باوئر در سی.تی.یو، دختر جک و گروه تروریستی در حال رخ دادن است در چهار پنجره در یک تصویر نمایش می‌دهد و آن حس را به شما منتقل می‌کند. این کار بسیار حرفه‌ای انجام شده است.

توصیه می‌کنم دوستانی که کار هنری می‌کنند از این زاویه، این ابعاد و ارزش‌های این سریال را مطالعه کنند و اگر صد و نود قسمت تا سری هفتم را دیده‌اند، یک بار دیگر با این نگاه که آنجایی که یک اتفاق تروریستی می‌افتد و آنجایی که دختر جک هم گم و دچار مشکل می‌شود این سریال را ببینند. حتی در یکی از فصل‌های این سریال، خاطرم نیست سری دوم یا سوم، دختر جک پرستار بچه‌ای شده است و در خانه‌ای کودکی را نگهداری می‌کند. همه جا ناامن می‌شود. وقتی با این فکر وارد سی.تی.یو (واحد ضدتروریسم) می‌شود که اینجا امن است، اتفاقاً لحظه‌ای که اینها وارد سی.تی.یو می‌شوند، تروریست‌ها آنجا را بمب‌گذاری می‌کنند و این واحد را منهدم می‌کنند، ولی جک دوباره دخترش را بغل می‌کند و با هم فرار می‌کنند. این نشان می‌دهد مرکزی که باید امنیت را ایجاد کند خود ناامن است.

همزمان با این وقایع شما می‌بینید که در کاخ سفید همه چیز به هم ریخته است. این مجموعه یعنی استاندارد سیصد میلیون جمعیت کشور، کاخ سفید، رئیس‌جمهور و عوامل مرتبط با آن به قدری بزرگ است و اینکه چطور ممکن است ما پشت دیوارهای کاخ سفید را ببینیم. این موضوع برای مخاطب دیر باور است، وقتی صحنه مربوط به جک و دخترش، یعنی آن اشل کوچک و مینیاتوری را می‌بیند و آن را باور می‌کند و همزمان آن موضوع برای مخاطب قرینه‌سازی می‌شود. به این دلیل پاسخ به این پرسش که سریال 24 چگونه توانسته است از نظر قوت هنری تصویری از چهار مفهوم خاص استراتژیک قدرت، سیاست، امنیت و بحران را در ذهن مخاطب خود ایجاد کند، ساده است.

این سریال هرگاه می‌خواهد نشان بدهد سیستم از تعادل خارج شده است فاصله زن با مسئولین قدرت را به نمایش می‌گذارد

با استفاده از این المان، گزاره‌ها و نمادهای هنری که توانسته است از زن به عنوان نماد سرزمین و عقیده طوری استفاده کند که وقتی زن به صاحبان قدرت و مسئولین سرویس امنیتی و ضدتروریسم نزدیک است دچار خدشه هستند و سیستم مخدوش شده و دارای ثبات است. هرگاه می‌خواهد نشان بدهد از تعادل خارج شده است این فاصله را به نمایش می‌گذارد. این مقدمه‌ای که اشاره کردم از این جهت بود که با این ابعاد آشنا شوید. نکته آخر در مقدمه این است که سرویس امنیتی و جامعه اطلاعاتی و امنیتی کارکردهای خاص خود را دارد.

هر وقت سیاست، تقابل بین دو گروه "پوزیسیون" و "اپوزیسیون" شد، حتماً جامعه و حکومت در حال خارج شدن از تعادل هستند

دوستان عنایت داشته باشند از جنگ جهانی دوم به این طرف نوع حکومت‌های امنیت محور در دنیا شکل گرفتند و مهم‌ترین نهاد این حکومت‌ها شورای عالی امنیت ملی است. هر وقت سیاست تقابل بین دو گروه پوزیسیون و اپوزیسیون شد و تلاششان دستیابی قدرت به هر قیمت بود، حتماً می‌رود که جامعه و حکومت از تعادل خارج شود. حکومت و جامعه را مثل قایق و بلم باریکی فرض کنید که دو نفر بلند شده‌اند و در حال کشتی گرفتن در آن هستند.

مسئله این نیست که این دو زمین می‌خورند یا داخل آب می‌افتند. بلکه مسئله این است که در اثر کشتی گرفتن این دو قایق جامعه و حکومت واژگون می‌شود. امنیت یعنی اینکه برای دعوای این دو نفر مقرراتی را تعیین کنید که بیش از این همدیگر را هل ندهید. بیشتر از این تکان نخورید تا قایق واژگون نشود. اگر قایق غرق شد به این حالت "بحران" می‌گویند. قدرت یعنی اینکه چه کسی پشت این قایق بنشیند و پارو بزند. این دو نفر با هم بر سر این پارو دعوا می‌کنند و بلند شده‌اند و بین آنها کشمکش است. معیارهایی که جلوی غرق شدن قایق را می‌گیرد، معیارهای امنیتی می‌گویند. وقتی معیارهای اداره یک جامعه امنیتی بود، مهم‌ترین شورا در یک کشور شورای عالی امنیت ملی می‌شود. این شورا مجموعه‌ای است که اجازه نمی‌دهد از خط قرمز حفظ تعادل سیستم تخطی صورت بگیرد. حالا ممکن است در چنین شرایطی قانون هم نقض شود. ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم شورای عالی امنیت ملی را در کشور خود به وجود آورد و به تبع آن همه کشورها این الگو را به کار بردند. این امر چگونه محقق می‌شود؟ از طریق اشراف اطلاعاتی.

در حال حاضر پشت سرتان را نمی‌بینید، بلکه پرده را می‌بینید. اگر کسی بخواهد از نظر اطلاعاتی به این سالن اشراف داشته باشد باید چهار پنج دوربین بگذارد و بیرون از سالن در اتاقی بنشیند و از مانیتوری این سالن را از زوایای مختلف کنترل کند. به این کار اشراف اطلاعاتی می‌گوییم. برای آن که شما امنیتی ایجاد کنید باید به همه اطلاعات مشرف باشید. مثلاً یک مسابقه فوتبال در ورزشگاهی ساعت 10 شب در حال برگزاری است. پروژکتورها را روشن کرده‌اند و تیم «الف» و «ب» در حال بازی‌اند و بازیکنان جلوی پای خود را می‌بینند. تماشاچیان در جایگاه خود از بالا مسابقه را می‌بینند. آن گروهی اشراف اطلاعاتی دارد که بیرون از ورزشگاه است و از طریق دوربین‌ها تعبیه شده در جای جای ورزشگاه صحنه بازی را تحت کنترل دارد.

فربه‌ترین چیزی که شما در ایالات متحده می‌بینید دستگاه اطلاعاتی آنهاست

دستگاه‌های اطلاعاتی اشراف اطلاعاتی را به وجود می‌آورند. امروزه ایالات متحده جامعه‌ای به نام جامعه اطلاعاتی دارد. این جامعه 16 نهاد اطلاعاتی دارد. یعنی فربه‌ترین چیزی که شما در ایالات متحده می‌بینید دستگاه اطلاعاتی آنهاست. اولی سرویس سی.آی.ای (Central Intelligence Agency) سازمان اطلاعات مرکزی است که مربوط به سرویس امنیت خارجی است و شما آن را می‌شناسید. دومی دی.آی.ای (Defense Intelligence Agency) اطلاعات دفاعی آمریکا که اطلاعات نظامی آنها را کنترل می‌کند. سومی اف.بی.ای (Federal Bureau of Investigation) اطلاعات داخلی آمریکاست. چهارمی که مخوف‌ترین نهادی ایست که در دنیا وجود دارد ان.اس.ای (National security Agency) آژانس امنیت ملی که همان مؤسسه‌ای است که اینترنت را به وجود آورده است.

از لحظه‌ای که به اینترنت وصل می‌شوید و برمی‌گردید، "NSA" در حال کنترل شماست

برخلاف تصور شما و افرادی که کامپیوتر می‌خوانند و به دکترای این رشته می‌رسند و فکر می‌کنند پدیده کامپیوتر یا اینترنت یک پدیده ارتباطاتی است و مربوط به مخابرات هر کشور است نه نهاد دیگری، در اشتباه‌اند. ان.اس.ای سازمانی است که یک کار انجام می‌دهد آن هم ایجاد اینترنت و کنترل آن است. یعنی شما فکر می‌کنید وقتی وارد وبلاگ و وبسایت می‌شوید، تحت نظر چه سازمانی هستید؟ از لحظه‌ای که به اینترنت وصل می‌شوید و جستجو می‌کنید و برمی‌گردید، ان.اس.ای در حال کنترل شماست. سرویس ان.اس.ای تابع وزارت دفاع آمریکاست و در این وزارتخانه اینترنت به وجود آمده است.

مجموعه‌هایی مثل میکروسافت که آقای بیل گیتس آن را تأسیس کرده است و شما این کامپیوترها را می‌بینید و پدیده‌ای به نام ویندوز را استفاده می‌کنند، اگر به آیین نامه‌های ان.اس.ای مراجعه کنید می‌بینید ان.اس.ای استاندارد ویندوزهای مختلف را به آنها می‌دهد و آنها را در اینترنت هم می‌گذارد. شما دقیقاً می‌دانید لینوکس، ویندوز و هر یک از سیستم‌های عاملی که روی کامپیوتر استفاده می‌شود آنها می‌گویند که چگونه باید طراحی شود تا ان.اس.ای بتواند کنترل کند.

ان.اس.ای در شمال شهر واشنگتن دی.سی زیر زمین در محوطه‌ای از بتون آرمه 9 هکتار سوپر کامپیوتر دارد. سوپر کامپیوترها کمد‌های بزرگی هستند که پردازش اطلاعات فوق‌العاده را انجام می‌دهند، مغز جهان هستند. چگونه وقتی شما می‌خواهید درباره موضوعی فکر کنید راجع به آن تعمق می‌کنید یا وقتی کامپیوتر شما می‌خواهد جستجو کند یکبار صدای سیستم را می‌شنوید که با قدرت بیشتری کار می‌کند، مغز جهان برای آنکه بتواند روزی سه میلیارد پیام را از سراسر جهان بگیرد و دسته‌بندی و طبقه‌بندی کند، در شمال شهر واشنگتن دی.سی در کنار جاده‌ای که به سمت فیلادلفیا می‌رود نه هکتار سوپر کامپیوتر را مستقر کرده است.

در سری دوم سریال 24، اریک معاون ان.اس.ای که آقای پالمر رئیس جمهور دستور می‌دهد که او را دستگیر کنند. علت این امر این بود که چون معاون ان.اس.ای اشراف اطلاعاتی دارد رئیس جمهور را دور می‌زند. اتفاقاً در سری دوم افراد ان.اس.ای رئیس جمهور را از کار بر کنار می‌کنند و معاون رئیس جمهور را به جای او می‌گذارند چون می‌خواستند به یکی از کشورهای خاورمیانه حمله کنند که در این سری ظاهراً پاکستان بود.

اینترنت یک پدیده نظامی است

اتفاقی که در اینجا می‌افتد این است سرویس ان.اس.ای، یک سرویس نظامی است. یعنی برخلاف نظر کسانی که دکترای کامپیوتر دارند و در رشته‌های نرم‌افزار، سخت‌افزار و سیستم‌های هوشمند و... درس می‌خوانند نمی‌دانند که اینترنت یک پدیده نظامی است و توسط وزارت دفاع آمریکا به وجود آمده و امروزه هم توسط این وزارتخانه در حال کنترل است. تور پهن کردن یک اصطلاح در سیستم‌های اطلاعاتی است. در واقع اینترنت توری است که همه مردم و شرکت‌ها، دستگاه‌ها و دولت‌ها در آن تجارت الکترونیکی می‌کنند. دولت الکترونیکی، مناسبات الکترونیکی و... انجام می‌شود. در این میان ان.اس.ای همه این فعالیت‌ها را کنترل می‌کند.



آژانس امنیت ملی آمریکا کنترل جمعیت کل جهان را انجام می‌دهد

ان.اس.ای چگونه این فعالیت‌ها را کنترل می‌کند؟ با کنترل جمعیت. شکل سنتی اصل کنترل جمعیت این است که شما گواهی‌نامه، گذرنامه و کارت ملی گرفتید. تولد و مرگتان مشخص است، چون همه این موارد ثبت می‌شود. زمینی دارید. پلاک ماشینتان، شماره منزلتان و... همگی ثبت می‌شود. سرویس اطلاعاتی هر کشوری این اطلاعات را جمع می‌کند و برای شما یک آی.دی می‌سازد. هرگاه نیاز باشد به راحتی می‌توانند بفهمند شما چه زمانی کجا بودید و کجا تحصیل کرده‌اید و اطلاعاتی از این قبیل. سرویس‌های اطلاعاتی

همه این موارد را جمع‌آوری می‌کنند. در همه کشورها به این کار کنترل جمعیت می‌گویند. هر کشور برای جمعیت آن کشور کنترل جمعیت را انجام می‌دهد.

آمریکا برای هفت میلیارد نفر روی کره زمین کنترل جمعیت را انجام می‌دهد. لپ‌تاپ‌هایی که وقتی باز می‌کنید و در قسمت اثر انگشت، انگشتان را قرار می‌دهید تا فقط با اثر انگشت شما روشن شود. بلافاصله وقتی به اینترنت وصل شوید سیستم عامل کامپیوترتان یعنی همان لینوکس یا ویندوز شما بلافاصله این اثر انگشت را به ان.اس.ای مخابره می‌کند. مثل اینکه شما به کنترل کشف جرایم آگاهی رفتید و از شما اثر انگشت گرفته‌اند. اولین باری که وب کم بالای کامپیوترتان را روشن می‌کنید و به آن خیره می‌شوید چشم شما را اسکن می‌کند و به ان.اس.ای منتقل می‌کند. کنکور شرکت می‌کنید، سازمان سنجش اطلاعات مربوط به کنکورتان مثل شماره شناسنامه، کد ملی و سال قبولی‌تان را روی اینترنت می‌گذارد. همچنین چه زمانی به صورت اینترنتی بلیط هواپیما و از رجا بلیط قطار گرفتید و به کجا رفتید. بالاتر از همه زمانی است که کارت اعتباری‌تان را برای بار اول در فروشگاه می‌زنید و فلان کالا را با قیمت مشخص می‌خرید. یا در فلان پمپ بنزین کارتتان را می‌زنید و سوختگیری می‌کنید یا در فلان جا از موبایلتان استفاده می‌کنید. یا در فیس بوک برای خود ساز و کار زندگی اجتماعی رقم می‌زنید و دوستانتان هم اطلاعات جمعی دیگری برایتان می‌چینند.

از طرفی اشخاصی مثل ما که حاشیه هم داریم و پیرامون ما مسائل جنجالی زیادی هم اتفاق می‌افتد به عنوان مثال در اینترنت راجع به این ما هزار جور مطلب دیگر هم هست. همه این مطالب جمع‌آوری می‌شود. به این ترتیب ان.اس.ای به همه این اطلاعات دست می‌یابد. در نهایت این اطلاعات درست یا غلط همگی در یکجا جمع می‌شود و به صورت اتوماتیک در مغز ان.اس.ای دسته‌بندی می‌شود. به همین دلیل است که شما در سریال ای.بی.اس یا سریال 24 هر زمان که نگاه می‌کنید می‌بینید شخصی پشت کامپیوتر نشسته است و اگر بخواهند سوابق فردی را در نقطه‌ای از دنیا به دست آورند فوری با استفاده از این بانک عظیم اطلاعاتی همه اطلاعات مربوط به زندگی خصوصی، گروه خونی، بیماری‌ها، سوابقش و اینکه کجا بوده را در می‌آورند.

با "اشلون" تردد شما را نیز کنترل می‌کنند

با استفاده از سیستمی به نام "اشلون" که در سریال 24 و ای.بی.اس می‌بینید شما را کنترل می‌کنند که در حال حاضر شما کجا قرار دارید و از این طریق تردد و سایر اطلاعات شما را کنترل می‌کنند. به این اقدام کنترل جمعیت گفته می‌شود که نهادهای امنیتی و ان.اس.ای این کار را انجام می‌دهند. همه کشورهای جهان مثل سازمان سی.آی.ای را دارند، ولی فقط ایالات متحده آمریکا سازمان اطلاعاتی‌ای مثل ان.اس.ای دارد.

سری دوم مجموعه، درگیری با ان.اس.ای است. در اینجا باید اشاره کنم که هر سری از هفت سری ساخته شده سریال 24 راجع به ارتباط با یکی از سرویس‌های اطلاعاتی آمریکاست. تا آنجا که در خاطرم هست فصل هفتم درباره ارتباط با اف.بی.آی است. در ابتدای سری هفتم این سریال، جک را به دلیل کارهایی که تا به حال انجام داده است، محاکمه می‌کنند. آن خانمی که در جلسه دادگاه می‌آید و اعلام می‌کند که به دلیل به وجود آمدن مشکل امنیتی باید به دستور رئیس جمهور او را آزاد کنید و او را از سر جلسه دادگاه برای انجام مأموریتی بیرون می‌برد، از اف.بی.آی بود.

در سری دوم درگیری ای که در سریال می بینید با ان.اس.ای است. یعنی اریک که در کاخ سفید است، معاون ان.اس.ای است و رئیس جمهور او را برکنار می کند.

در سری اول همکاری با سی.آی.ای بود.

در سری چهار و پنج دختر وزیر دفاع روی کار می آید. در این سریال عبارت دی.اُ.دی که تکرار می شود مخفف (Department of Defense)، به معنی وزارت دفاع آمریکا است. در واقع در سری های مختلف این سریال گروهی که از واحد ضد تروریسم یا سی.تی.یو هستند با یکی از سرویس های جامع اطلاعاتی آمریکا همکاری و تعامل می کنند.



شورای عالی امنیت ملی آمریکا حرف اول را می زند و اصطلاحی به نام جامعه اطلاعاتی دارند که 16 دستگاه اطلاعاتی آمریکا، مدیریت مرکزی اطلاعات آمریکا را حمایت می کنند. دو سه تا از این دستگاه ها وزارتخانه هستند. یکی از آنها (Homeland Security)، وزارت امنیت داخلی آمریکا است. در مجموع دستگاه های ریز و درشتی هستند که از حوصله بحث ما خارج است. این دستگاه ها کیکی را اداره می کنند که به آن کیک اطلاعاتی می گویند. یک کیک سه طبقه را در نظر بگیرید که لایه اول آن (information) اطلاعات است. در این لایه همه نوع اطلاعات ریزی از افراد جمع آوری شده است. لایه دوم (investigation)، یعنی حرکت اطلاعات از جز به کل است. «آی» در اف.بی.آی هم همین (investigation) است

امنیت در جامعه آمریکا خط قرمزی است که حتی اخلاق را هم زیر پا می گذارد

کار لایه دوم مثل کار خانم مارپل و آقای پوآرو است. مثلاً در صحنه قتل می بینند روی لبه لیوان اثر رژ است، پس متوجه می شوند قبل از مرگ مقتول، خانمی در آنجا حضور داشته است. کارآگاهان در جایی که به آن آگاهی می گویند یا در اف.بی.آی از یک گزاره جزء یا سرنخ به اصل مطلب می رسند. به این ترتیب از جز به کل می رسند. به این کار (investigation) می گویند. به لایه سوم کیک (intelligence) می گویند. در این نوع اطلاعات از کل به جز می رسند. مثلاً اینکه به این کشور حمله می شود یا نمی شود. اگر بشود اتمی است یا غیر اتمی. یعنی مباحث کلان را به صورت می شود نمی شود دسته بندی می کنند و از آنها اطلاعات کلان به دست می آورند. بنابراین به طور فهرستوار این سه لایه شامل Investigation, information و intelligence است. جامعه آمریکا پیچیده ترین جامعه اطلاعاتی جهان است. امنیت در این جامعه خط قرمزی است که قانون، اخلاق و همه چیز را در می نوردد و در آنجا به خاطر خط قرمز امنیت همه چیز مخدوش می شود.

سریال 24 با چنین پس زمینه فلسفی و مباحث استراتژیکی ساخته شده است. در سری اول در ساعت 12 شب جک باوئر با همسر و دخترش در خانه هستند که جک برای وضعیت بحرانی به وجود آمده مأموریت پیدا می کند و از منزل خارج می شود. دخترش هم به یک مهمانی می رود که این مهمانی برای دزدیدن دخترش برنامه ریزی شده بود. ضمن اینکه جک به تازگی مجدداً با همسرش زندگی کرده است. در یک جریان جک متوجه می شود که قرار است "دیوید پالمر" را که کاندیدای ریاست جمهوری است ترور کنند. یکی از همکارانش به نام خانم "نینا مایرز" که به او نزدیک است و مدتی که همسر جک او را ترک کرده بود با او به عنوان دوست دخترش زندگی می کرد. در فیلم یکسری حساسیت ها و رقابت های زنانه هم وجود دارد. این خانم مأمور سه جانبه است و با آلمانی ها و

سرویس های اطلاعاتی جاهای دیگر کار می کند و در این مجموعه یک مأمور نفوذی است. دیوید پالمیر سناتور ایالتی است و در کمیته امنیتی و نیروهای مسلح کنگره آمریکا - که شبیه کمیسیون امنیت ملی مجلس خودمان است - خدمت می کند. یکبار زمانی که در آن کمیته بوده پیگیری کرده که ارتش آمریکا یک تیم عملیات ویژه به صربستان فرستاده است تا آنها بعضی از نیروهای صرب را بکشند. مأمور آن واحد ویژه کلاه سبزی که اعزام شده همین جک بوده است. حالا پسران آن تروریست های صرب آمده اند تا انتقام بگیرند. بنابراین هم می خواهند جک را بکشند و برای همین خانواده اش را می دزدند و هم به دیوید پالمیر تعرض می کنند.

جک در کشمکش می تواند دیوید پالمیر را از اقدامات تروریستی نجات دهد و بقایای کار را رقم بزند تا بتواند این چهارچوب را شکل دهد و امنیت را ایجاد کند. در سری اول ظرافت های بسیار زیادی در حوزه مباحث علوم سیاسی وجود دارد. جملاتی که در ستاد انتخاباتی بین آقای پالمیر سیاه پوست و افراد ستادش رد و بدل می شود بسیار حائز اهمیت است. تروریست های صرب قصد ترور فیزیکی پالمیر را دارند که اصطلاحاً به آن ترور سخت می گوئیم. سرمایه دارانی که حامی مالی او هستند قصد ترور نیمه سخت او را دارند. یعنی با اکراه و اجبار او را وادار می کنند آن طور که آنها می خواهند جلو برود و افرادی را که در مسیر او قرار دارند ترور می کنند تا او زودتر رئیس جمهور شود. در حالی که همسر و اطرافیانش او را ترور نرم می کنند. یعنی به شکل اقناعی او را به راهی که خودشان می خواهند می برند. در واقع پالمیر در مقابل سه گروه مقاومت می کند. جلوی همسر، رئیس ستاد انتخاباتی و وکیلش که قصد دارند او را به صورت اقناعی ترور نرم کنند تا از خودش اختیار نداشته باشد. سرمایه داران و کارتل هایی که پول داده اند تا او انتخاب شود، می خواهند او را ترور نیمه سخت کنند و آن افراد صرب هم قصد دارند او ترور فیزیکی یا سخت کنند. جذابیت های کار به دلیل همین نکته است. او با انتخاب عنصر صداقت و روراستی با مردم و نفی پنهان کاری و دروغ به نیت تغییر می آید و برنده می شود. سراسر 24 قسمت سری اول، آقای دیوید پالمیر مداوم می گوید من با شعار صداقت آمده ام و از دروغ بیزارم. دروغ ممنوع است و دیگر نباید دروغ گفت. باید تغییر صورت بگیرد.

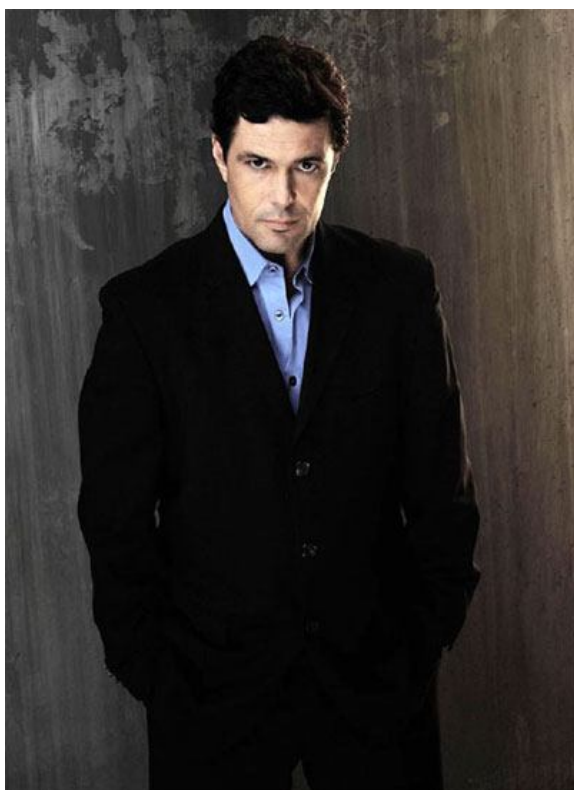
مهم ترین ویژگی شعار تغییری که داده می شود نفی دروغ و مقابله با آن در حوزه انتخاباتی است. جک باوئر مأمور ویژه سی.تی.یو. عملیات ضد تروریسم را انجام می دهد. تهدیدها را پس می زند. چهره دروغ و نیرنگ نینا، همکار او شفاف می شود. در انتها نینا از حضور در سیستم منع می شود و با کشتن همسر جک باوئر از صحنه فرار می کند. در اینجا زن نماد دروغی است که قرار است با شعار تغییر کنار گذاشته شود. در این سریال نینا چهره ای از خود ارائه کرده بود که به عنوان دوست نزدیک جک با او زندگی می کرد. وقتی زن جک را بازجویی می کند یکسری اطلاعات و حرف ها را راجع به این قضایا منعکس می کند که رقابت ها و حسادت های زنانه شان هم در این زمینه دخیل می شود؛ اما آنچه که اتفاق می افتد این است، زمانی که پالمیر به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد لحظه ای است که نینا طرد می شود. یعنی نماد دروغ، تزویر و نیرنگ کنار می رود و صحنه صداقت خود را نشان می دهد. یکی از شاخص ترین ارزش های این سریال در این نکته نهفته است، یعنی شعار انتخاباتی تغییر، صداقت و راستگویی در مقابل دروغی که قبلاً وجود داشت.

در سری دوم دیوید پالمیر رئیس جمهور شده و همسرش شری را از کاخ سفید بیرون کرده است و تعلق خاطری به پزشک خود دارد. دختر جک هم از او گلایه مند است به دلیل اینکه جک نتوانسته است کنترل کند تا مادرش زنده بماند. چون همسر جک داخل سی.تی.یو. کشته شد. جک که سرخورده است مجدداً به کار فرا خوانده می شود. قرار است مسلمان ها در شهر لس آنجلس یک بمب اتمی را منفجر کنند. یک خانواده مسلمان که نام پسرشان "رضا" است، می خواهد با یک خانواده آنگلو ساکسون ازدواج کند. روابطی با گروه های تروریستی دارند. این شخص با گروهی تروریستی به نام «سیدعلی» مناسباتی داشته است. جک رد آنها را دنبال می کند و

بالاخره موفق می‌شوند بمب اتمی را پیدا کنند. "جورج میسون" مسئول واحد سی.تی.یو شیمیایی و آلوده به مواد اتمی می‌شود و طی یک عملیات استشهادی هواپیمای حامل بمب را به بیابان‌های نوادا همانجایی که آزمایش‌های اتمی آمریکا در حال انجام است، می‌برد و منفجر می‌کند.

در سری دوم یک خطر حمله اتمی با هماهنگی شخص رئیس جمهور در کاخ سفید و جک باوئر در سی.تی.یو از سر آمریکا رفع می‌شود. دختری که خواهر خانمی است که می‌خواهد با رضا ازدواج کند به جک نزدیک می‌شود و به عنوان یک چهره کاملاً آنگلساکسون و تفکر آمریکایی از این قضیه دفاع و همراهی و همکاری می‌کند تا این عملیات انجام شود. در اینجا حرکتی را معرفی می‌کند که ان.اس.ای پشت آن است و فساد در درون دستگاه‌های امنیتی آمریکاست. آقای دیوید پالمر را برکنار و علیه او کودتا می‌کنند. معاون اول رئیس جمهور را به جای او می‌نشانند و او را تحت‌الحفظ نگه می‌دارند. طی اتفاقاتی پالمر دوباره به قدرت برمی‌گردد.

در سری سوم، شرایط طوری رقم می‌خورد که پالمر قصد دارد دیگر در رقابت‌های انتخاباتی شرکت نکند. جک فاصله گرفته است، ولی دخترش در سی.تی.یو کار می‌کند. "تونی آلمیدا" که کمک همکار جک بود با یکی از خانم‌های همکارش به نام "میشل دسلر" ازدواج کرده است و در آنجا مسئولیت دارند.



باید این توضیح را بدهم که سرویس‌های اطلاعاتی شامل دو بخش‌اند. یک گروه کنترل صحنه می‌کنند. یعنی از داخل صحنه با اطلاعاتی که گردآوری کرده‌اند صحنه را کنترل می‌کنند. یکسری افراد هم در صحنه مأموریت تاکتیکی دارند و عمل می‌کنند. جک باوئر افسر عملیات صحنه است که به آنها "افسر عملیات تاکتیکی" می‌گویند. افسرانی که کارهای اطلاعاتی می‌کنند کسانی هستند که از تمام افراد داخل صحنه اطلاعات می‌گیرند و از ذخیره و بانک اطلاعات، اطلاعات دیگر را هم به آن اضافه و آنها را تحلیل می‌کنند. ضمن اینکه دائماً از نظر اطلاعاتی حمایت می‌شوند.

"جک" مخالفت عجیبی با کسانی دارد که به دخترش نزدیک می‌شوند

شما به طور دائم در 24 می‌بینید که جک موبایلش را روشن می‌کند و می‌گوید، فلان نقشه یا عکس فلان شخص را برایم بفرستید. یا اینکه عکس کسی را که آنجاست با موبایلش می‌گیرد و می‌فرستد و می‌خواهد که اطلاعات مربوط به او را در بیاورند و مشخص کنند. مرد جوانی که در سری

سوم وارد واحد سی.تی.یو می‌شود و در آخر هم دستش قطع می‌شود به عنوان داماد آقای باوئر معرفی می‌شود. او یک افسر تاکتیکی صحنه است که تقابل همراهی را نشان می‌دهد. عموماً جک در این هفت هشت سری مخالفت عجیبی با کسانی دارد که به دخترش نزدیک می‌شوند.

"پالمر" می‌گوید: با تروریست‌ها هیچ معامله ای نمی‌کنیم!

در سری 1 و 2 با دوست پسرهای دخترش بد برخورد می کند. در سری 3 زمانی که دخترش می خواهد ازدواج کند با دامادش هم بد برخورد می کند. در قسمت های بعدی هم که دخترش با پزشکی یا شخص دیگری ازدواج کرده است و جک آنها را می بیند برخورد خوبی با دامادش ندارد. طبق تعریف نمادینی که از زن کردیم، داماد جک باوئر طرف سرزمین و عقیده است. عموماً برخورد جک با دامادش برخورد تند و بدی است. در سری سوم یک حمله بیولوژیکی به آمریکا انجام می شود. جک، "سالازار" را می گیرد. ضمن اینکه خود جک معتاد شده است. برادر سالازار یک جسد آلوده به ویروس بخصوصی را می فرستد تا بگوید، ببینید من چگونه می توانم کل لس آنجلس را به این ویروس به خصوص آلوده کنم. لذا باید او را آزاد کنید. البته پالمر زیر بار نمی رود و می گوید با تروریست ها هیچ معامله ای نمی کنیم. در نهایت مشخص می شود این اقدام به چه صورت است. تعداد زیادی از مأمورین خودشان هم به این ویروس آلوده می شوند. به این ترتیب یک تک میکروبی هم کنار می رود. این سریال تلاش می کند تا انواع تهدیدها را به مردم آمریکا نشان دهد. در قسمت اول تروریسم



مستقیم، در قسمت دوم تروریسم هسته ای و در قسمت سوم تروریسم بیولوژیک است. یعنی قصد دارد در هر مرحله یک نوع تهدید را به مردم آمریکا نشان دهد.

سری چهارم ویژگی های خاص خود را دارد. در اینجا جک مشاور امنیتی وزیر دفاع در کابینه یک رئیس جمهور سفیدپوست شده است. چون در انتهای سری سوم پالمر به جک می گوید، دیگر نمی خواهم در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنم. در واقع پالمر خود را کنار می کشد. در این سری جک به عنوان مشاور امنیتی وزیر دفاع یک شخص کت و شلوازی و اتوکشیده است. او با دختر وزیر دفاع دوست است. البته در اینجا یک عشق مثلثی به وجود می آید. این دختر همسر دارد. منتهی این مناسبات عاطفی است که آنها در فرهنگ خود دارند.

وزیر دفاع پسری دارد که با وضع موجود در جامعه در تقابل و تعارض است و به گروه های چپ و چه گوارا علاقه دارد. این پسر توسط تروریست ها ربوده می شود. این گروه تروریستی خاورمیانه ای به رهبری "حبیب مروان" که به روش القاعده از پوشش عربی استفاده می کنند و نشان می دهند می خواهند کنار یک پارچه مشکی سر فردی را که ربوده شده است ببرند. اینها به سی تی یو حمله می کنند. سی تی یو به کمک سپاه تفنگداران دریایی آمریکا، وزیر دفاع و دخترش را که به گروگان گرفته شده بودند نجات می دهند. در ادامه تروریست ها یک فروند هواپیمای اس تیلز را می دزدند تا از سیستم آن برای زدن هواپیمای رئیس جمهور استفاده کنند. چون هواپیمای رئیس جمهور اسکورت می شود بهتر این است هواپیمایی را بدزدند که رادار نتواند آن را ردیابی کند. هواپیمای اف 117 همان هواپیمایی است که رادار آن را نمی گیرد. این هواپیما از هواپیماهای رادار گریز یا اس تیلز است. تروریست ها به هواپیمای ایرفورث وان (Air force 1) هواپیمای مخصوص رئیس جمهور حمله و آن را منهدم می کنند و رئیس جمهور را از بین می برند.

ماجرای کیف همیشه در دسترس "فوتبال دستی"!

رئیس جمهور آمریکا، فرانسه، روسیه، نخست وزیر انگلیس و همچنین چین کیفی به نام کیف فوتبال دستی دارند. هیچ وقت این کیف را از خود جدا نمی کنند و همیشه همراهشان است. در این کیف کدهای موشک های اتمی شان قرار دارد. رئیس جمهور کشورهایی که دارای قدرت اتمی اند، هر جا که باشند به هیچ وجه نباید آن کیف از آنها جدا شود. این کیف دوتا ست. یکی هم دست وزیر دفاع آنهاست. این کیف را باز می کنند. کلیدهای مختلف را می زنند. کد را می دهند و موشک های آنها آماده شلیک می شود. برای آنکه سیستم کامپیوتری ای که بتواند آنها را حمایت کند دو کامیون مخصوص است که این اطلاعات را رله می کند. وقتی آقای پوتین به ایران آمده بود این دو کامیون همراهش بود و حدود هشتاد نفر آدم هستند که همراه این کیف اند. یعنی هر جا که رئیس جمهور می رود آنها هم باید باشند. به این ترتیب رئیس جمهور آنها خدم و حشم این طوری هم دارد.

در سری چهارم می بینید که هواپیمای حامل رئیس جمهور را می زنند تا کیف فوتبال دستی را به دست بیاورند. این کیف حامل کدهای



رمز هزاران کلاهک هسته ای آمریکاست. یعنی قدرت انهدام قطعی که دست یک رهبر است به دست حبیب مروان، تروریست مسلمان می افتد. وقتی جک به صحنه می رسد تا آن را پس بگیرد، یکی از برگ رمزهای آن مفقود شده است. تروریست ها با فعال کردن آن کد رمز می توانند کلاهک های هسته ای را در اختیار داشته باشند. رئیس جمهور هم ترور شده است و معاون اولش به عنوان کفیل او جانشین شده است. ضعف مدیریت او موجب توسل به پالمر می شوند و از رئیس جمهور قبلی یعنی آقای پالمر سیاه پوست درخواست کمک می کنند. شرکت کامپیوتری را پیدا می کنند که مروان در آنجا روی سلاح های الکترومغناطیس فعالیت می کرده است.

بحث اصلی در سری 4، سلاح های الکترومغناطیس است. آمریکایی ها سلاحی به نام سلاح الکترومغناطیس دارند. اگر این سلاح بالای تهران منفجر شود بدون آنکه صدمه ای به هیچ ساختمان و فردی بخورد، هر پدیده الکترونیکی که کیت مغناطیسی و الکترونیکی دارد یعنی همه موبایل ها، تلویزیون ها، رادیوها، کامپیوترها و... می سوزد. در واقع چه

چیزی را هدف می گیرند. وقتی این بمب را شلیک می کنند و این بمب در ارتفاعی منفجر می شود، موشک ها، سیستم دفاعی و همه وسایلی که کیت کامپیوتری دارند می سوزد. به این ترتیب خاموشی عجیبی در کشور به وجود می آید و بعد از آن نیروی عملیاتی آنها وارد می شود و اشغال موضع می کند. در حال حاضر این نوع سلاح را آمریکا و یکی دو کشور دیگر دارند.

104 نیروگاه اتمی در آمریکا

در این فیلم نمونه‌ای از عملیات بمب‌های الکترومغناطیسی را نشان می‌دهد، البته تحذیر می‌دهد که مبادا تروریست‌ها به سلاح‌های الکترومغناطیسی دسترسی پیدا کنند. در این قسمت سی‌تی‌یو با وزارت دفاع آمریکا تعامل نزدیک دارد تا جلوی فاجعه هسته‌ای را با آن حمله سایبری بگیرد. آمریکایی‌ها 104 نیروگاه اتمی مشابه و بزرگ‌تر از نیروگاه اتمی‌ای که ما داریم در بوشهر می‌سازیم. قرار است حبیب مروان و دیگران در حمله سایبری این 104 نیروگاه اتمی را منهدم کنند و خود این نیروگاه را علیه مردم آمریکا به کار بگیرند. سی‌تی‌یو عملیات "ضد سایبر تروریسم" را انجام می‌دهد و این خنثی می‌شود. حبیب مروان که از این کارها ناامید شده است، کلاهک هسته‌ای دزدیده شده‌ای را که روی موشک کروز نصب شده است با کمک یک دانشمند اتمی چینی فعال می‌کند، ولی قبل از اینکه بتوانند از آن استفاده کنند جک آن را خنثی می‌کند.

رئیس جمهور جدیدی که سر کار آمده است دستور قتل جک باوئر را می‌دهد. این یکی از نکات زیبای فیلم است که جک به عنوان یک شخصی که شورشی داخل سیستم نیست، حکومت تا آخرین مرحله از او استفاده می‌کند و و در نهایت دستور قتلش را می‌دهند. خلاصه چندین بار قصد داشتند او را از سر راه بردارند که دوباره برای انجام عملیاتی به او احتیاج پیدا می‌کنند.

یک خانواده ایرانی الاصل در سریال

در این سریال یک خانواده ایرانی وجود دارد که هنرپیشه آن یک خانم ایرانی الاصل است. همسرش "نابی" نام دارد. اسم پسرش "بهرز" است که یک اسم فارسی است. این خانم آن جمله معروف را در فیلم می‌گوید که همه مسلمانان تروریست نیستند، ولی همه تروریست‌ها مسلمان‌اند! زمانی است که ایران درگیر پرونده هسته‌ای و در ایران رئیس جمهور وقت آقای خاتمی بود. چهار اسم در این سریال مطرح است. بهروز که یک اسم ایرانی است، در سری 4، قسمت 18 نام شخصی خاتمی است. این شخص توسط "پرادو" کشته می‌شود. نام سومین فرد "صابر" و فامیلش "اردکانی" است. اردکان هم یک شهر ایرانی و محل تولد رئیس جمهور وقت ایران است. سری چهارم زمانی ساخته و پخش شد که اوج پرونده هسته‌ای ایران، بعد از سال 82 بود. القای مستقیمی که در سری 4 این سریال صورت می‌گیرد همین است. در واقع تلاش شده است بین مخاطب آمریکایی و مسائل ایران همزاد پنداری به وجود آید.

در این فیلم مناسبات عاطفی بحث جدایی دارد که از حوصله بحث ما خارج است. در قسمت‌های قبل گفته شد که افراد سی‌تی‌یو طبق آیین‌نامه‌های سی‌آی‌ای نباید با هم رابطه عاطفی برقرار کنند. چون روی کارشان تأثیر می‌گذارد. جک برای همسر و دخترش وقت نگذاشته و بیشتر به کارش پرداخته است و آنها این طوری شده‌اند و چنین القایی دارد. در انتهای سری سوم، تونی آلمیدا و میشل به دلیل آنکه همسر بودند در انجام مأموریت، وقتی دچار مشکل شدند باعث شد آلمیدا در دفاع از همسرش که داشت به آن گازهای بیولوژیکی آلوده می‌شد مأموریت را طوری سمت و سو دهد که به سود همسرش شود؛ همه این موارد را به عنوان اشکالات روابط عاطفی کارکنان می‌گیرند. "کیف" همان پسری که قرار شد با "کیم" دختر جک ازدواج کند از عملیات پرمخاطره زمینی به فعالیت پشت میز برود. "کیم"، دختر جک به او می‌گوید: «می‌خواهم یک بچه را با تو بزرگ کنم نه برای تو»، یعنی با هم زندگی کنیم. نه اینکه من این بچه را برای تو بزرگ کنم و تو مثل پدرم هر روز در مأموریت باشی. این موارد کاملاً در مناسبات عاطفی فیلم موضوعیت دارد.



همان طور که اشاره کردم، بیل گیتس، دیک چنی و رامسفلد به خصوص در سری چهارم از حامیان، سرمایه گذاران و کمک کننده های اصلی این فیلم بودند. در این فیلم شعاری نشان داده می شود که بسیار موزیانه انتخاب شده است. عرب ها متأثر از شعاری که در ایران گفته می شود: «مرگ بر آمریکا»، شعار «الموت الامریکا» می دادند. در این فیلم نوشته می شد: «الموت الامریکین»، یعنی «مرگ بر آمریکایی ها» نه مرگ بر کشور آمریکا. در واقع این موضوع را القا کرده است که عرب ها و مسلمان ها می خواهند، مرگ نه بر آمریکا بلکه بر تک تک شما مردم.

سری پنجم خیلی ضعیف ساخته شده است. مشکلات جدی تر است و رئیس جمهور ضعیفی به نام لوگان بر آمریکا حکومت می کند. همسرش کسالت و بیماری دارد. ضعف این رئیس جمهور باعث می شود مشکلات عجیبی در آمریکا به وجود بیاید. مجدداً جک، آملیدا و اُکنان وارد عمل می شوند و کار را پیگیری می کنند.

سری ششم قوی تر است. برادر پالمر، وین پالمر رئیس جمهور می شود و برای دومین بار رئیس جمهور سیاه پوستی روی کار می آید. در قسمت قبلی چینی ها جک را دزدیده و به چین برده بودند. این بار او را تحویل سی تی یو می دهند. سردسته تروریست ها که مسلمانی به نام فیاد است، طی یک عملیات تروریستی گروگانگیری می خواهد که 110 نفر زندانی آزاد شود. پالمر جوان مجبور می شود با آزاد شدن این زندانی ها موافقت کند. آنها از بین این 110 نفر یک نفر به نام حسین نمیر را می خواهند. حسین نمیر یک دانشمند هسته ای است. او را می برند تا برای آنها یکسری بمب هسته ای چمدانی مربوط به شوروی - بمب های کوچکی که در چمدان است - را فعال کند. شوهر خواهر رئیس جمهور یک عرب تبار به نام ولید است. با توجه به شرایط موجود ولید را هم دستگیر می کنند. در این قسمت معلوم می شود پدر و برادر جک تروریست هستند. یعنی فساد از کاخ سفید تا خانه جک عینیت دارد. برادر و پدر جک سردسته یک گروه تروریست هستند و با مسلمان ها، فیاد، چینی ها و روس ها در ارتباط اند. بخشی از کشمکش فیلم در این قسمت حل می شود تا به نتیجه برسد. هر کشوری یک سفارتخانه در پایتخت و در شهرهای اصلی آن کشور کنسولگری دارد. جک به کنسولگری روسیه در لوس آنجلس که یکی از مهم ترین سفارتخانه ها در آن کشور محسوب می شود حمله می کند و سفیر آنها را دستگیر می کند و با شکنجه از او اعتراف می گیرد. نیروی دلتا، همان واحد ضد تروریسم آمریکایی هاست که به لانه جاسوسی ایران آمد تا عملیات روادگان انجام دهد که هفت هشت نفرشان طی قضایای به هم خوردن بالگردها کشته شدند. این نیرو در قسمت 14 سری 6، به کنسولگری روسیه حمله می کنند تا جک را نجات بدهند. در این درگیری مارکوف، سرکنسول روسیه کشته می شود.

خاطراتان هست که اینها همیشه در مسئله قضایای اشغال لانه جاسوسی آمریکا در ایران می گویند ایران برخلاف قوانین بین المللی این کار را کرده است. در سریال 24 در دو مرحله یکبار در سری 6 به کنسولگری روسیه حمله می کنند و سرکنسول روسیه، مارکوف کشته می شود و یکبار هم امریکایی ها حمله مسلحانه مستقیم به کنسولگری چین در لوس آنجلس می کنند و سرکنسول چین کشته می شود. اینکه عرض کردم وقتی پای خط قرمزهای امنیت ملی وسط می آید چیزی به نام معیارها، چهارچوبها، قوانین و مقررات بین المللی موضوعیت ندارد در این فیلم کاملاً خود را نشان می دهد.

تروریست ها یک هواپیمای بدون سرنشین آر.کیو 2 را که 400 مایل برد دارد به پرواز در می آورند تا بمب اتمی را به یکی از شهرهای آمریکا بزند که جک کنترل آن را به دست می گیرد و آن را روی پل سانفرانسیسکو می نشاند. معاون اول رئیس جمهور به زیردایی ها دستور حمله اتمی به کشور سوریه را می دهد. اُکنان که حالا مدیر سی.تی.یو شده است تلفنی به جک می گوید: «جنگ جهانی سوم دارد آغاز می شود.» غربی ها حق ترسیدن را برای خود قائل اند.

یعنی اگر احساس کنند دارند تهدید می شوند حق دارند همه جای دنیا را با بالاترین سلاح هایی که دارند مورد هجوم قرار دهند، اما به کشورهای دیگر می گویند، شما اساساً حق ندارید حتی تکنولوژی صلح آمیز آن را داشته باشید.

اینکه می گوئیم این سریال تصویر استراتژیک در ذهن مخاطب خود ایجاد می کند و نباید بگوئیم این قبیل سریال ها برای سرگرمی نیست و اینکه بگوئید هنر برای هنر است و این حرف های سیاسی چیست منظور این است. شما می بینید که حق ترسیدن را به مردم خودشان می دهند و به آنها القا می کند مردم نگران نباشید اگر قرار شد تعرضی به کشور صورت بگیرد، ما در این فیلم القا می کنیم که موشک های اتمی مان را به سمت کشورهای متعرض می گیریم و آنها را به سوی این کشورها روانه می کنیم تا از این قضایا حذر کنند. در این فیلم به خواست پالمر و با همکاری سفیر سوریه، ژنرال حبیب را در کشور سوریه دستگیر می کنند. بالاخره جک با چینی بر سر آن کیت بمب اتمی معامله می کند. چینی ها آن کیت را می خواهند. دختر وزیر دفاع که در سری قبلی دوست جک بود و با او همکاری می کرد، بعد از اینکه چینی ها جک را دستگیر می کنند و با خود به چین می برند، او هم به چین می رود. در چین او را هم دستگیر می کنند. در آنجا جک معامله ای انجام می دهد. کیت الکترونیکی بمب ها را به آنها می دهد تا آن دختر را آزاد کند.

از دید کاخ سفید این اقدام خودسرانه محسوب می شد. با او درگیر می شوند. چینی ها به لوس آنجلس می ریزند و سی.تی.یو را محاصره و تصرف می کنند. فعالیت های پدر جک و منشی معاون اول رئیس جمهور که با تروریست ها بودند و با آنها ارتباط داشتند، خنثی می شود و آنها نابود می شوند. در نهایت طبق معمول کار به خوبی و خوشی به پایان می رسد.

در ابتدای سری هفتم جک را به خاطر همه کارهایی که تا آن موقع انجام داده بود در دادگاه محاکمه می کنند. دادسرای نظامی آنها جلسه تشکیل داده است و جک را به جرم دخالت در همه چیز از جمله سیاست محاکمه می کنند. حالا آب ها از آسیاب افتاده و کشور امن و امان است و همه فراموش کرده اند که چه وقایعی رخ داده است و حالا قانون گرا شده اند و جک بائر را محاکمه می کنند. خانمی که افسر واحد ضد تروریسم در اف.بی.آی است سراسیمه وارد دادگاه می شود و همانجا حکم رسمی را نشان می دهد. وسط جلسه دادگاه بدون اینکه دادگاه تعطیل شود جک را با خود بیرون می آورد و همراه با او تا انتهای سری 7 اقدامات تروریستی را خنثی می کند. خانم رئیس جمهور کسی است که عرض کردم مرد بی عرضه ای به عنوان شوهر همراهش است و نمی تواند او را کمک کند. معاون اولش که

مرد پخته‌تری است در اثر لجبازی‌های دخترش از کار بر کنار می‌شود. این خانم دست تنها می‌ماند. فساد دختر و همسرش باعث می‌شود نتواند کاخ سفید را اداره کند. جک درگیر اقدامات صحنه می‌شود. دوست جک، اکنان هم پیدایش شده است و در جایی عملیات استشهادی انجام می‌دهد و درون کاخ سفید کشته می‌شود. تونی آلمیدا از این برخوردها گله‌مند است که وقتی مشکل دارند آنها احضار و از وجودشان استفاده می‌کنند. زمانی هم که کارشان تمام می‌شود آنها را محاکمه می‌کنند. به همین دلیل تونی آلمیدا با تروریست‌ها زد و بند کرده است و با آنها همکاری می‌کند. به این ترتیب سریال وقایع پر کش و قوسی را دنبال و نهایتاً طبق معمول باز هم اقدامات تروریستی خنثی و مشکلات مرتفع می‌شود.

در سری هشتم که در حال ساخت است بعضی افراد را تکراری می‌بینیم. همان خانم رئیس جمهور را دوباره می‌بینیم. آن خانمی که افسر اف‌بی‌آی است در این عکس‌ها هست و در سری جدید کنار دست جک حضور دارد. ترکیب، ترکیب جدیدی است. دیگر خیلی از افراد قدیم سی‌تی‌وی، یو در سری 8 نخواهند بود.

من خیلی سریع مؤلفه‌های استراتژیک سریال 24 را برمی‌شمرم تا ببینید به چه دلیل جهت‌گیری این فیلم استراتژیک است. **اول این است که اتوکراسی را به بهترین نحو ممکن تبلیغ می‌کند.** دوستان، شما مفهومی به نام بوروکراسی را در علم مدیریت شناخته‌اید. در مدیریت الگوی دیگری به نام اتوکراسی وجود دارد. بوروکراسی یعنی اینکه همه چیز باید مدرک، نامه، قانون و ضوابط داشته باشد. یک سیستم مدیریتی وجود دارد که به آن اتوکراسی گویند. اتوکراسی به معنی شایسته‌سالاری است. یعنی وقتی کسی روی کار آمد همه قوانین، مقررات و موارد دیگر را کنار بگذارد. این سیستم، سیستم بسیار پیچیده و پیشرفته‌ای است و به آناشری و هرج و مرج میل می‌کند.



در این سریال آنچه که خیلی خوب نمایش داده می‌شود این است در جاهایی بوروکراسی کشور نمی‌تواند کشور را اداره کند و آقای جک بائر باید بیاید و همه این قواعد را کنار بگذارد و به روش خود امنیت را برقرار کند. آنچه از شخصیت جک بائر در ذهن شما نقش می‌بندد در علم مدیریت به آن شایسته‌سالاری یک اتوکرات می‌گویند. یعنی قوانین و مقررات را کنار می‌گذارد و هر طور که خودش بخواهد عمل می‌کند.

در ایران اصطلاحاً به آن نیروی خودسر می‌گویند که به دلیل خودسری‌اش محاکمه هم می‌شود. **دومین مؤلفه، همان طور که در سریال ای‌بی‌اس اشاره کردم اینجا هم نفی اعتماد به دیگران موضوعیت دارد.** گفته می‌شود، در صحنه مأموریت به هیچ کس مبتنی بر همان خط قرمزهای امنیت ملی نباید اعتماد داشته باشی. القا می‌شود که هر فرد در صحنه مأموریت نباید به هیچ

کس از خود رئیس جمهور تا مأموران سی.تی.یو اعتماد کند. چون ممکن است هر کدام به استخدام کسانی در آمده باشند که امنیت ملی را هدف گرفته اند.

در سری 1، والش افسر سی.آی.ای رو به جک می گوید: «به هیچ کس حتی به افراد خودت اعتماد نکن.» سومین مؤلفه، تصویر استراتژیکی که از این فیلم در ذهن مخاطب نقش می بندد، در سری 1، القای ضرورت حضور یک سیاهپوست در کاخ سفید است. یعنی در سال 1380 به مردم آمریکا القا کرد که زمان آن رسیده است یک سیاهپوست رئیس جمهور آمریکا شود. همان سالی که بوش جمهورخواه کاخ سفید را به دست گرفت.

وقایع 11 سپتامبر به وجود آمد وبه افغانستان و عراق و جاهای دیگر لشکرکشی کرد. در پارکینگ، وقتی آقای پالمر از ماشین پایین می آید، یک پسر سیاهپوست بزهکار در حال خرد کردن ماشین هاست و از راننده هایشان باج می گیرد. به پالمر که می رسد. به او می گوید که باج بدهد. سفیدپوستی که همراه پالمر بود به آن پسر می گوید: «این همان کاندیدای ریاست جمهوری است. حواست باشد.» پسر می گوید: «تو کاندیدای ریاست جمهوری هستی آقای رئیس جمهور می خواهی برای من چه کار کنی» یعنی وقتی رئیس جمهور شدی، برای من که سیاهپوست هستم می خواهی چه کار کنی؟ پالمر به او می گوید: «می بینی، مشکل شما همین است. شما می خواهید بقیه کارتان را انجام بدهند. خودتان می خواهید برای خودتان چه کار کنید؟ این را پاسخ بده.» در واقع به انسان سیاهپوست داخل خاک آمریکا القا می کند که خودتان کاری کنید. نخواهید کسی بیاید و کاری برایتان انجام بدهد.

رئیس ستاد انتخاباتی اش به نام مایک به پالمر می گوید: «از مدت ها پیش تا به حال تو مهم ترین کاندیدای ریاست جمهوری در کشور هستی. خوشایندت باشد یا نباشد، عادلانه باشد یا نباشد تو داری تاریخ ساز می شوی.» به این تصویر خوب توجه کنید. شعار انتخاباتی پالمر این است. این شعار بسیار حساسی است. خوب به این شعار توجه کنید و با وضعیتی که در کشور خودمان وجود دارد مقایسه کنید. در سخنرانی ای که در کالیفرنیا انجام می دهد این قسمت در سال 80 پخش شده است. می گوید: «رقابت انتخاباتی من بر پایه صداقت، مسئولیت و بالاتر از همه عزت انجام خواهد شد.» در سال 1380 فیلمی در آمریکا به نمایش در می آید که در آن یک سیاهپوست برای تغییر وارد عرصه می شود. در همه این 24 قسمت سریال القا می شود که مهم ترین اقدام او برای تغییر صداقت و نفی دروغگویی است. او می خواهد دروغگویی را از صحنه سیاست کشورش حذف کند. همسر، رئیس ستاد انتخاباتی و وکیلش یعنی سه نفر اصلی پیرامونش از او می خواهند که دروغ بگوید.

اگر سری اول این سریال را ببینید متوجه خواهید شد که این سه نفر مدام از پالمر می خواهند که دروغ بگوید، اما پالمر دروغ ممنوع را سرلوحه کار خود قرار می دهد. تغییر در نظر پالمر رفتن رئیس جمهور سفیدپوست و آمدن رئیس جمهور سیاهپوست نیست. بلکه تغییر از دروغ به صداقت با مردم است. شعاری که هفت سال بعد اوباما را به کاخ سفید رساند و در بعضی جوامع البته به شکل دیگر الگو برداری شد

در قسمت دهم فصل نخست، پالمر برای سخنرانی انتخاباتی به مدرسه سیاهپوست ها رفته و با بچه های ابتدایی و راهنمایی کف زمین نشسته است. یک بچه مدرسه ای سیاهپوست به او می گوید: «پدرم معتقد است هیچ وقت یک سیاهپوست رئیس جمهور آمریکا

نمی‌شود.» وقتی می‌خواهد جواب آن کودک را بدهد او را صدا می‌کند. پالمِر بلند می‌شود و ضمن بلند شدن به آن کودک می‌گوید: «من این را محقق می‌کنم. به پدرت بگو.» تصویرهایی که در فیلم ساخته می‌شود واقعاً حرفه‌ای است.

چهارمین نکته استراتژیک فیلم قدرت و ارزش‌های اخلاقی است. قدرت چگونه می‌تواند با ارزش‌های اخلاقی منظور شود. در قسمت 11 سری نخست، وکیل پالمِر به او می‌گوید: «دیویدا! قدرت بهایی دارد. همیشه باید این بها را پردازی.» پالمِر به او می‌گوید: «به من درس اجتماعی نده. من اجازه نمی‌دهم هر کس به هر شکلی به اسم کاندیداتوری من صدمه ببیند.» مثلاً قرار بوده است کسی را بکشند و از سر راه بردارند. وکیل پالمِر می‌گوید: «قرار نیست تو اجازه چیزی را بدهی یا ندهی. تا الان این را متوجه نشدی؟ دیویدا این آدم‌ها خیلی جدی‌اند (کسانی که پول می‌دهند تا او کاندیدای ریاست جمهوری شود). آنها این همه پول و وقت را روی تو نگذاشتند که حالا تو اوضاع را به هم بریزی. آنها برای کاری که باید انجام شود کسی را پیدا می‌کنند.» یعنی اگر تو نباشی شخص دیگری را پیدا می‌کنند. القای اینکه صاحبان قدرت و ثروت بالاخره کاندیدای خود را از صندوق رأی بیرون می‌آورند. پالمِر به مخاطب تضمین می‌دهد که این طور نیست من همه اینها را کنار می‌زنم و خودم از صندوق رأی بیرون می‌آیم. پالمِر به او می‌گوید: «باورم نمی‌شود تو یک زمانی برای من کار می‌کردی.» وکیلش می‌گوید: «من هیچ وقت برای تو کار نمی‌کردم. من و تو همیشه برای آنها کار می‌کردیم.» پالمِر پاسخ می‌دهد: «تو شاید، اما من نه.» می‌بینیم پس از روی کار آمدن اوایما رئیس دفتر او را از اعضای آی.پک انتخاب می‌کنند. اعضای آی.پک همان لابی صهیونیست‌ها هستند. یعنی عناصر قدرت و ثروت او را بر سر کار آوردند و رئیس دفترش را هم خودشان انتخاب کردند.

کارل، وکیل پالمِر در جای دیگر به او می‌گوید: «احمق نشو! هر موتوری ائتلافی دارد. فیزیک وضعیت همین است.» در علم فیزیک، در موتور ماشین ائتلاف انرژی وجود دارد. می‌گوید، اینکه آدم‌ها و منابع تلف می‌شوند نگران نباش. تو بعداً جامعه را می‌سازی. در علم مکانیک و فیزیک وضعیت این یک فرمول است. ائتلافی را که صورت می‌گیرد بپذیر. پسر پالمِر به دلیل اینکه یک سفید پوست به خواهرش تجاوز کرده او را کشته است. بقیه رد او را دنبال کرده‌اند که آن را



رو کنند تا او به عنوان یک کاندیدا زمین بخورد. از وکیل پدرش نواری را ضبط می‌کنند که آنها رفته‌اند و آن پزشک را کشته‌اند. در این نوار پسر پالمِر اعتراف می‌کند که آن پزشک را کشته است. این پسر پالمِر را تهدید می‌کند که اگر تو هم این کار بکنی ما تو را هم می‌کشیم. پدرت باید رئیس جمهور شود و ثروتمندان می‌خواهند که تو کنار بروی. وقتی پالمِر در جریان قرار می‌گیرد تصمیم می‌گیرد این نوار را علنی کند. آقای مایک، رئیس ستاد انتخاباتی و همسرش مایل به سرپوش گذاشتن روی این قضیه‌اند. مایک می‌گوید: «این نوار چیزی نیست که بایگانی کردنش سخت باشد. جدا از این، این نوار یک برگ برنده است. وقتی به کاخ سفید بروی می‌تواند از تو محافظت کند.» پالمِر می‌پرسد: «چطوری؟» مایک می‌گوید: «خب! به آن فکر کن. تو علیه بعضی از قوی‌ترین افراد این کشور مدرک داری. این طوری آنها نمی‌توانند تو را کنترل کنند.»

این گفتگوها در قسمت 18 سری اول آمده است. یعنی دستورالعمل دروغ و پنهان کاری این است که برگ برنده‌ای از آنها داشته باشی و به کاخ سفید بروی. هر وقت قدرتمندان غیررسمی بیرون از سیستم می‌خواستند تو را به عنوان رئیس جمهور کنترل کنند جوابشان بدهی.» در نهایت پالمر هیچ کدام از این حرف‌ها و دلایل را نپذیرفت و طی یک مصاحبه مطبوعاتی موضوع را این چنین به مردم گفت: «بخش عظیمی از حمایت‌های مالی رقابت انتخاباتی من از طرف یک گروه از تاجران است که همینجا در لوس‌آنجلس‌اند. هر رقابت انتخاباتی به همین حمایت‌های مالی تکیه می‌کند. ظاهراً در قضاوت‌م راجع به این سرمایه‌داران اشتباه می‌کردم. مهم‌تر اینکه آنها هم در مورد من اشتباه کردند.» پس از مصاحبه همسرش به پالمر می‌گوید: «با این کاری که کردی 25 سال تلاشمان را برای رئیس جمهور شدن از بین بردی.» پالمر جواب می‌دهد: «شاید، ولی مردم آدم صادق را می‌خواهند.» بعد از اینکه پالمر مصاحبه مطبوعاتی را کرد و به مردم که چه اتفاقی در خانواده‌اش رخ داده است و از مردم معذرت‌خواهی کرد، مایک رئیس ستاد انتخاباتی پالمر با عجله پیش او آمد و گفت: «یک خبر خوش! فاکس نیوز یک نظر سنجی فوری کرده است. 83 درصد مردم با شیوه‌ای که تو اوضاع را کنترل کردی و صادقانه مسئله را به آنها اعلام کردی موافق بودند.» فاکس نیوز تلویزیون و رسانه جمهوریخواه‌هاست.

پالمر می‌گوید: «عالی است. خبری از ایمز و افرادش نشده؟» منظورش همان گروه سرمایه‌داران حامی پالمر بودند و قتل و... را رقم می‌زدند. مایک می‌گوید: «الان سر آنها شلوغ است. آنها دارند دنبال مخفیگاه و سوراخ موش می‌گردند.» پالمر به جمع اعضای ستاد انتخاباتی‌اش می‌رود و به آنها می‌گوید: «روز سختی بود. اما من مطمئن بودم صریح و صادق بودن کار درستی بود. مطمئنم همه چیز عادلانه تمام می‌شود.» صداقت این فرد در تمام چند قسمتی که به عنوان رئیس جمهور حضور دارد، آنچنان اثری بر ذهن شما می‌گذارد که مخاطب آمریکایی احساس می‌کند می‌تواند به این شخص اتکا و تکیه کند و کشور را به دست چنین شخصی بسپارد. تصویری که این فیلم ساخت، در ذهن بعضی از سیاستمداران داخلی در انتخابات ایران چنین تصویری را ایجاد کرده بود. کسانی که شعار مبارزه با دروغ و مواردی از این قبیل را مطرح کردند، این شعار را از این فیلم گرفته بودند. طوری که یکی از کاندیداها شعار تغییر را که از اوپاما گرفته بود از این فیلم گرفته بود. گروه دیگر هم از این شعار که ما دروغ را کنار می‌زنیم و صداقت را به کار می‌بریم استفاده کرده بودند. یک سریال استراتژیک نه اینکه هشت سال پیش روی جامعه خود تأثیر می‌گذارد بلکه در جامعه دیگر منشاء اتفاقات و اقداماتی می‌شود که درک آنها بسیار مهم است. البته هر کس که خواست از این سریال‌ها اقتباس کند و الگو بگیرد باید هوشیارانه عمل کند. یعنی پالمر صادقانه همه آلودگی‌های دور و بر خود را کنار گذاشت تا نشان دهد به دنبال صداقت است. یعنی وقتی گفت من با دروغ مخالفم صادقانه آمده‌ام زنش را کنار گذاشت. بعد از اینکه رئیس جمهور شد با رئیس ستاد انتخاباتی‌اش برخورد می‌کند. وکیلش را کنار گذاشت. همه حامیان خود که ثروتمندان بودند کنار گذاشت. نمی‌شود ما همه افراد، عوامل قدرت و ثروت و... را دور و بر خود داشته باشیم و بعد بگوییم ما داریم با دروغ مبارزه می‌کنیم. این فیلم خیلی درس دارد. وقتی درباره اخلاق در سیاست صحبت می‌کنم می‌بینم این فیلم به چه زیبایی این موضوع را به تصویر کشیده است. کی می‌شود سینما و تلویزیون ما بتواند چنین فیلمی بسازد که نشان دهد پشت پرده سیاست در کشور ما در جناح‌های مختلف چیست و چه کسی صادقانه عمل می‌کند. اگر از این قبیل کارها اقتباس جعلی کنیم نتیجه آن همین چیزهایی می‌شود که تا به حال انجام شده است.

در قسمت 22 فصل نخست، وقتی پالمر پیروز شده است و سخنرانی پیروزی را انجام می‌دهد می‌گوید: «روزی که شروع کردیم گفتند که کشور آماده نیست. می‌گفتند نمی‌شود این کار را کرد. اما دیدیم که شد. حالا تمام شد و ما هنوز محکم ایستاده‌ایم. وقتی به عقب

بنگریم می بینیم بخشی از تاریخ هستیم و اگر خدا بخواهد بچه ها و نوه هایمان سود بذرهایی را که ما الان می پاشیم درو خواهند کرد.» این یک رویکرد آینده شناخت است.

پنجمین نکته استراتژیک در این فیلم، القای این موضوع است که زنان برای ریاست جمهوری ضعیف اند. در سری هفت، چهره ای از یک زن رئیس جمهور ارائه کرده است که در واقع خانم ها نمی توانند آمریکا را اداره کنند، عاجزند و مشکلات خاص خودشان را دارند. قبلاً اشاره کرده بود مردی مثل پالمر می گوید: «من وقتی نمی توانم خانم را اداره کنم چگونه می توانم کشورم را اداره کنم؟» و زنش را بیرون می کند. در اینجا می گوید، یک رئیس جمهور زن نمی تواند از محبتش به فرزند و شوهرش بزند و کشور را به خوبی اداره کند.

در سینما قیافه ها و کاراکترها بسیار مهم است. اگر شخصی دو چشمش درشت بود و از هم فاصله داشت، به او نقش یک آدم ابله را می دهند. اگر کسی چشم هایش ریز و به هم نزدیک بود و بین بینی اش تیغه باریکی بود نقش یک آدم موذی را به او می دهند. اینکه پیشانی اش کوتاه یا بلند باشد، غیب داشته باشد یا نداشته باشد، هر کدام از این موارد در سینما تعریف خاص خود را دارد.

خانمی که نقش رئیس جمهور را ایفا می کند بلاهت از قیافه اش می بارد. قیافه اش از آن قیافه هایی است که خندیدن و ناراحتی اش معلوم نیست. بعضی افراد نیمی از صورتشان یک حالت و نیمی دیگر حالت دیگری دارد. وقتی بخشی از صورتشان می شکند شما احساس می کنید که دارند می خندند. در صورتی که ناراحت است، ولی وضعیت صورتش این طوری است. نرفتند پوست صورتشان را بکشند تا درست شود. با مشاهده قیافه این خانم شما متوجه نمی شوید در حال حاضر این خانم جدی یا در حال شوخی یا ناراحت و متأثر است. در واقع به مخاطب این طور القا کرده است که یک رئیس جمهور زن نمی تواند آمریکا را اداره کند.

همزمان با پخش سری هفتم، انتخابات ریاست جمهوری در حال برگزاری و خانم هیلاری کلینتون نامزد ریاست جمهوری بود. خانم کلینتون و آقای اوباما از حزب دموکرات و آقای مک کین از حزب جمهوریخواه بودند. این القا درون مناسبات حزبی که ای مردم شما برای اولین بار به دنبال رئیس جمهور زن نباشید بلکه به دنبال یک رئیس جمهور سیاه پوست باشید. همان نقشی که سریال 24 برای روی کار آمدن آقای اوباما تصویرسازی کرد، علیه خانم کلینتون ایفا کرد. وقتی سری هفت این سریال را می بینید، مشاهده می کنید نوع آرایش موی این خانم، مشابه آرایش موی خانم کلینتون است. گرد بودن صورت و حتی بعضی عکس العمل های او کاملاً کپی سازی شده است. این سریال می تواند نوعی حمله تبلیغاتی به خانم کلینتون ارزیابی شود.

ششمین مؤلفه استراتژیکی این فیلم القای وقوع واقعه تروریستی اتمی در خاک آمریکا و درگیری اتمی با خاورمیانه همزمان با رفتن یک رئیس جمهور سیاه پوست به کاخ سفید است. به نظر شما تا چه حد این آینده نگری موضوعیت دارد. آقای پالمر رئیس جمهور شد. چند وقت بعد مسلمان ها قصد داشتند یک بمب اتمی در لوس آنجلس منفجر کنند. به نظر شما اینکه می گویند سال 2010 یا 2011



اتفاق خاصی خواهد افتاد غیر از این است که چنین القائاتی در سری دوم نشان داده‌اند. پالمر رئیس جمهور است و با توجه به روحیه صداقت‌گرا نمی‌خواهد دست به حمله اتمی به کشوری بزند و کشوری را تنبیه کند که چرا تروریست‌های آنها آمدند و در خاک آمریکا بمب‌گذاری کرده‌اند. این القا یکی از تصاویر استراتژیکی است که در ذهن مخاطب آمریکایی و بقیه جاهای جهان نشسته است.

نوع روی کار آمدن رئیس جمهور سیاه‌پوست و وقایعی که در زمان ریاست جمهوری او رخ می‌دهد یکی دیگر از این نکات است. هفتمین نکته در حوزه تفکر استراتژیک القای تروریسم اسلامی و مسلمانان تروریسم است. از هفت سری پخش شده پنج مورد مستقیماً تروریسم مسلمان بوده‌اند. به خصوص در فصل‌های 2، 4، 5 و 6 مسلمانان در لبه تیغ اتهام هستند. در سری 6 به کرات عبارت مسلمانان تروریسم به کار می‌رود. در این فصل زن مسلمانی به نام نادیا که یک عرب تبار است در سی.تی.یو کار می‌کند. او یکی از کسانی است که پشت کامپیوتر کار می‌کند. همکاری به جرم مسلمان بودن او را غیر قابل اعتماد می‌داند. در جایی به نادیا هشدار می‌دهد، «این کشور الان توسط تروریست‌های مسلمان زیر حمله است.» لذا معتقدیم به ساختمان سی.تی.یو کسی آمده که دشمن است. آن هم کسی نیست جز تو که مسلمانی. البته نادیا به او جواب می‌دهد: «تو نژادپرست نیستی. تو سادیستی.»

این جمله را در دهان نادیا گذاشته‌اند تا از یک چیزی فرار کنند. اگر کسی علیه یهود حرفی بزند به او می‌گویند آنتی سمیتیسم، آنتی ژودائیسیم یعنی یهودستیزی، سامی ستیزی، اما وقتی علیه اسلام حرفی زده می‌شود گفته می‌شود اسلام فوبیا، یعنی اسلام هراسی. به این معنی که اسلام یک پدیده هراسناک است اگر چیزی گفته می‌شود درباره هراس از اسلام است نه آنتی اسلامیسیم. یعنی اگر او می‌خواست به عنوان یک مسلمان جواب بدهد نباید می‌گفت، تو نژاد پرست نیستی. تو سادیستی. بلکه باید می‌گفت، تو آنتی اسلامیستی. در واقع خیلی راحت این مفاهیم را منحرف می‌کنند.

یک هنرپیشه زن ایرانی تبار در مصاحبه‌ای می‌گوید: «فراموش نکنید که درست است که همه مسلمان‌ها تروریست نیستند، اما متأسفانه همه تروریست‌ها مسلمان بودند.» نمی‌توانم درک کنم کسانی که شاکی‌اند این گونه سریال‌ها مثل 24 که بعد از 11 سپتامبر ساخته شده‌اند، محصولات پس از 11 سپتامبرند. همان طور که جیمز باند محصول جنگ سرد بود.

هشتمین مؤلفه حمله به سفارتخانه‌های روسیه و چین در آمریکاست. وقتی خط قرمز امنیت ملی در میان باشد حمله به سفارتخانه‌های ابر قدرت هم طبیعی است. این پاسخ به آن نکته‌ای است که همیشه می‌گویند ایران اقدام غیرقانونی انجام داده است. نهمین مسئله، نفوذی‌ها در کاخ سفید و سی.تی.یو هستند. در واقع پیام فیلم این است که خودی‌ها هستند که کار دشمن را تسهیل می‌کنند و پیش می‌برند. کار مقابله را خنثی می‌کنند. یعنی فساد سیاسی و امنیتی زمینه تهدید است. دهمین تصویری که ایجاد می‌شود این است که مدیریت همه از کاخ سفید تا کف جامعه مدیریت بحران است. همه در شرایط بحران جامعه را اداره می‌کنند. یازدهمین تصویری که ساخته می‌شود این است که جامعه و کشور مدام در حال تهدید تکنولوژیکی است. یعنی بشر و تمدن بشری اسیر تکنولوژی شده و هر روز در حال تهدید از سوی آن است. دوازدهمین تصویری که وجود دارد این است که همه جک ایثارگر را تحسین می‌کنند، اما کسی دوست ندارد به جای جک باشد. شما وقتی هفت سری 24 را می‌بینید دوست ندارید به جای جک باشید. در حالی که همه او را تحسین می‌کنند. چون او یک قهرمان و ناجی است، اما هیچ کس نمی‌خواهد مثل یک آدم اتوکرات که همه قوانین را در هم می‌نوردد و جامعه را نجات می‌دهد آنگاه با قوانین همان جامعه او را محاکمه می‌کنند. این القا کاملاً انجام می‌شود. در واقع جک قهرمان‌سازی و الگوسازی نمی‌شود که فردا همه نوجوان‌های آمریکایی و همه جوانان سراسر دنیا مثل جک عمل کنند. همه جک را دوست دارند، ولی

کسی نمی‌خواهد مثل او قانون گریز باشد. سیزدهمین تصویر در این مسیر این است که دستیار رئیس جمهور در سری 3 در تماس با مدیر سی.تی.یو یعنی آلمیدا می‌گوید: «محکم ایستادن در برابر خواسته‌های تروریستی جزو سیاست‌های اساسی ایالات متحده است.» ببینید سیاست‌های کلان نظامشان را در قالب مباحثی که مسئولین کشور در این فیلم مطرح می‌کنند ارائه می‌کنند. در ادامه گفته مذکور می‌گوید: «من رئیس جمهور را می‌شناسم. او تروریست زندانی سالازار را آزاد نخواهد کرد. برادرش هر تهدیدی که می‌خواهد بکند.» چون برادرش تهدید کرده بود کل لوس‌آنجلس را به آن وپروس آلوده می‌کند. اینکه آنها در برابر خواسته‌های تروریستی مقابله و مقاومت می‌کنند و جزو سیاست‌های اصلی‌شان است، یک پیام به گروه‌های تروریستی است که وقتی این فیلم را می‌بینند بدانند که آمریکا کوتاه نمی‌آید. چهاردهمین تصویر استراتژیکی که در ذهن ساخته می‌شود این است که سرمایه‌انسانی آنها در بحران چقدر مهم است.

در قسمت 4 که جک معتاد شده است. آن خانم دکتر بیولوژیست که جک را معاینه می‌کند. پس از اینکه متوجه می‌شود که جک معتاد است به او می‌گوید: «من دارم این ریسک را می‌کنم که تو بیشتر از اینکه یک مسئول باشی یک سرمایه‌بازرسی. خواهش می‌کنم این را خراب نکن.» القا می‌کند چنین افرادی سرمایه آن نظام تمدنی‌اند. خیلی هم به جا این حرف را می‌زند. یعنی به او می‌گوید، تو مال خودت نیستی اجازه بده ما در ترک اعتیاد به تو کمک کنیم. تو الان در این صحنه مؤثری. تصویر پانزدهم این است که پالمر می‌گوید: «من چهار سال در این مقام. به سختی یاد گرفتم که هیچ امر مطلق وجود ندارد. بعضی وقت‌ها مجبوری سازش کنی. مردم آمریکا اگر دیدید احیاناً رهبران کشورتان جایی سازش کرده‌اند حاصل این است که هیچ امر مطلق در اداره جامعه وجود ندارد.» آن شخصی که کوتاه نمی‌آمد حالا در سری 3 مستقیماً چنین جمله‌ای را می‌گوید. در این فیلم از بازدارندگی امنیتی تصویر بسیار مهمی ارائه می‌شود. یعنی اگر دولت آمریکا می‌خواست بازدارندگی امنیتی انجام دهد تا اقدامات تروریستی در سرزمینش صورت نگیرد این قدر که این فیلم در جهان مؤثر بوده هیچ چیز دیگر تا این حد مؤثر



نبوده است. روش بازدارندگی امنیتی آنها در سه لایه بوده است. این فیلم تحذیری برای (1) تروریست‌ها و (2) دولت‌های متخاصم است. در این فیلم بعضی از مقامات پایین‌تر از رئیس جمهور تصمیم می‌گیرند هر کشوری که آنها را تهدید کرده است با سلاح اتمی آنها را بکوبند. یعنی دولتمردان دولت‌های متخاصم که این فیلم را ببینند، بر حذر می‌شوند که مبدا به خاک آمریکا تعرض کنید یا از

سرزمینان تروریست‌ها به خاک آمریکا نفوذ کنند. (3) بهره‌گیری از مکتب امنیتی خاص آمریکایی‌ها یعنی نابودی تهدید در بیرون و تبدیل تهدید به فرصت است. امتیاز ویژه این سریال به عنوان تصویر هفدهم القای مدیریت استراتژیک است. دوستان به این جمله با دقت عنایت کنند به خصوص به درد دوستان جوان برای زندگی آینده‌شان می‌خورد. نمایش همزمان مشکلات و مسائل به ظاهر مستقل یعنی در فیلم اتفاقاتی مستقل و تک‌تک می‌افتد، اما یا به هم مرتبط‌اند یا روی هم تأثیر می‌گذارند. چگونگی مدیریت بر این مسائل به طور همزمان و تبیین میزان سینرژی تصمیم‌ها و رفتارها نه با مدیریت واحد و همزمان از یک مرجع بلکه با مدیریت پراکنده یکی از ویژگی‌هایی است که در این فیلم نشان داده شده است. اینکه وقایع ملی را چگونه باید اداره کرد. این برای مطالعات دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد و دکترای مدیریت استراتژیک یک مورد مطالعاتی استثنایی است. بند هجدهم این است که چگونه روند نیل به قدرت و حفظ تعادل سیستم صورت می‌گیرد. دو گزاره است. اولی روح حاکم بر سیاست، ایدئولوژی ماکیاولیسم هدف وسیله را توجیه می‌کند.

در روح حاکم بر تصمیم‌ها جامعه امنیتی و اطلاعاتی این کار را انجام می‌دهد. در این فیلم نکات متعددی وجود دارد که می‌توان به صورت گسترده و مبسوط راجع به آن بحث کرد که من از آن می‌گذرم. آنچه که عینیت دارد این است که این سریال تراز حکومت‌داری و حفظ تعادل یک جامعه را به طرز چشم‌گیری نشان می‌دهد. وقتی امنیت اصل باشد مشکل آغاز می‌شود. مسئله دستگاه امنیتی حفظ وضع موجود است. این خیلی مهم است. دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی که با مدیریت بحران سر و کار دارند معتقدند وضع موجود وضع خوبی است. مثلاً وضع تهران را ببینید گرانی، بیکاری، فقر، آلودگی هوا و مشکلات متعدد داریم. حالا اگر کسی در گوشه‌ای بمب بگذارد سیستم اطلاعاتی در صدد برمی‌آید این خطر را رفع کند. این کار بسیار باارزشی است. اما اینکه وضعیت از حالت اولیه خراب‌تر می‌شود و شما دوباره آن را به وضعیت موجود بر می‌گردانید این حرکت رو به جلو نیست. یعنی برگشتن به وضع موجود است. متأسفانه القایی که این فیلم‌ها می‌کنند این است که بهترین کار حفظ وضع موجود است. فرض می‌کنیم توانستیم بمبی را که در تهران بوده است خنثی کنیم، حالا آلودگی هوا، کنترل ترافیک، مسئله گرانی، بیکاری و مسکن را چه کار کنیم. هیچ وقت فیلم 24 حرکت ایجابی را به شما نشان نمی‌دهد. نمی‌گوید وضع آمریکای امروز این است می‌خواهیم آن را جلوتر ببریم تا بهتر شود بلکه می‌گوید وضع جامعه آمریکا به بهترین کیفیت است، ولی بعضی‌ها می‌خواهند تعادل را به هم بزنند و وضعیت فعلی را مخدوش کنند. ما می‌خواهیم آن را به وضعیت قبلی برگردانیم. یعنی همیشه وضعیت قبلی خوب بوده است. هیچ وضع متعالی و نمونه بهتری متصور نیست. اگر احیاناً در سینما یا سریال‌های استراتژیک فیلمی دیدید که معکوس این بود و وضع موجود را قبول نداشت و طرحی برای شرایط بهینه داشت، در واقع نقیض کاری می‌شود که در فیلم 24 شده است. هر کدام از مجلداتی که می‌بینید، مجموعاً بیش از ششصد صفحه است. عکس مربوط به مجله فصل اول نماد ابلیسی است که در جلوی کاخ سفید قرار دارد. حجم فیلم‌نامه این مجموعه تلویزیونی عظیم است و کاری است که با کیفیت بسیار بالا در جهان دیده شده و مورد قبول بدنه، عوام و عموم جامعه قرار گرفته است. هر چند این سریال خشن است و برای کودکان و به خصوص خانم‌ها اصلاً مناسب نیست و لطافت‌های مناسبی را که موافق طبع خانم‌هاست در این سریال نمی‌بینیم، ولی عده زیادی از خانم‌ها این سریال را دیده‌اند.

در مجموع چنین سریالی در ژانر سینمایی استراتژیک نیامده است که همه را سرگرم کند. آمده است تا رئیس جمهور سیاه‌پوستی را بیاورد، تهدیدهای تروریستی را به مردم آمریکا معرفی کند، به تروریست‌ها بگوید اگر شما بیاوید و در خاک آمریکا دست به اقدام تروریستی بزنید حکومت آمریکا شما را شکنجه می‌کند. در این فیلم به خصوص از فصل دوم به بعد شکنجه بسیار رسمیت دارد و علناً

شکنج انجام می شود. هنرپیشه جک بائر، سافر لن آمریکایی نیست، بلکه انگلیسی الاصل است. همان طور که هنر پیشه های جیمز باند از انگلیس می آمدند و این نقش را بازی می کردند. وقتی یک فرد انگلیسی الاصل در خاک آمریکا این نقش را بازی می کند این نماد است که از سرزمین مادر انگلوساکسون ها کسی می آید و در دفاع از تمدن انگلوساکسون عمل می کند. این سریال جای بحث بسیار زیادی دارد. قبلاً حدود ده دوازده جلسه تا ابتدای سری 7 مبسوط به آن پرداخته ایم. امسال هم که سری 8 در حال پخش است باز هم جای بحث دارد و باید مورد بررسی قرار گیرد. جلسه آینده به بحث راجع به سریال پریسون برید می پردازیم. این سریال یک سریال عمیقاً فلسفی است. دوستانی که با فلسفه افلاطون آشنا باشند می توانند این سریال را رمز گشایی کنند. این سریال ویژگی های خاص خود را دارد که آن را مورد ارزیابی و تحلیل قرار می دهیم.

این شانزده هفته سریالی که دوستان برای بررسی انتخاب کرده اند، دوستانی که دیده اند چه بهتر. کسانی هم که ندیدند به مرور که در جلسات اعلام می کنیم می توانند دمو یا شمای کلی از آنها را ببینند تا با بحث هایی که ارائه می شود مقداری آشنا باشند. یکی دو سریال دیگر هم هست که ژانر امنیتی دارد مثل یونیت و قهرمانان. سریال هایی که سبک زندگی را دنبال می کند مثل خانه داران سرسخت یا دوستان و سریال هایی از این قبیل را احتمالاً فرصت کنیم در ادامه بحث سریال هایی که ژانر امنیتی دارند به آنها بپردازیم. اما در مجموع دوره ای که اجداد ما در جاهایی مثل قهوه خانه می نشستند و نقالی داستان های شاهنامه را برایشان می خواند. مردم در هفتاد سال عمرشان با سه چهار داستان مثل شاهنامه یا قصه حسین کرد شبستری یا امیر ارسلان نامدار زندگی می کردند. بعد از آن رمان آمد و افراد رمان های طولانی مثل دو جلدی بینوایان و ویکتور هوگو، آثار تتودر داستایوفسکی و کارهای قطور را می خواندند. این زمان هم گذشت و تبدیل شد به دوره ای که مردم همه آن آثار را در یک فیلم دو ساعته سینمایی می دیدند و ممکن بود در هفته یکی دو فیلم سینمایی ببینند که در سال 100-150 فیلم سینمایی می شد. چون امروزه کورتکس یا غشای خاکستری مغز افراد نسل بعدی پیچیده تر و کامل تر از نسل قبل از خود شده است، این قابلیت را دارند حجم عظیمی از اطلاعات را بگیرد، لذا عادی است تصور کنیم با نسل سر و کار داریم که به طور متوسط 500 تا 1000 سریال می بیند.

اگر سریال های رسمی تلویزیون خودمان را که هر روز هر شبکه سریال دارد، فیلم های سینمایی ای را که از تلویزیون پخش می شود. به اضافه فیلم های سینمایی را که از طریق شبکه زیرزمینی از هالیوود و جاهای دیگر می بینید در طول سال جمع بزنید. در کنار آن میزان سریالی را که در طول سال شخصی ممکن است دو یا سه تا از آنها را ببیند که هر کدام به طور متوسط 110، 120 و 150 قسمت هستند و بعضی از آنها بالای 200 قسمت اند، در نظر بگیریم. با توجه به آنچه که گفته شد باید بپذیریم از آن دوره ای که اغنای کار تصویر سازی با نقالی و کارهای روحوضی در قهوه خانه ها انجام می شد تا جایی که رمان خوانی و بعد هم دیدن فیلم های سینمایی باب شد. به جایی رسیدیم که امروز سریال ها اشباع نسل را در اختیار دارند و حرکت بعد این است که کودکان جامعه فقط با بازی های کامپیوتری اغنا و ارضا می شوند. این روند یک دگردیسی فرهنگی به وجود می آورد. به خصوص دوستان جوان این مسئله را درک کنند و از این زاویه متوجه این موضوع باشند. هاضمه و معده نسل بعد خیلی بزرگتر و قوی تر است و می تواند حجم بیشتری مطلب را می تواند در خود هضم کند. از این جهت باید این تغییر و تحولی را که در حال شکل گیری است مورد ارزیابی قرار دهیم و ببینیم چه مقدار از مطلبی که وارد ذهن نسل بعد شده هضم شده است و نسل بعد را نسبت به این موارد واکنش می دهیم تا بتوانند در مواجهه با چنین ادبیاتی خود را حفظ کنند و به بهترین کیفیت از محاسن این کارها استفاده کنند و مضار و مشکلات احتمالی این نوع موارد و آثار را آگاهانه کنار بگذارند.

متن از رجا نیوز: Rajanews.com